

فهرست مطالب

1.....	مقدمه: طرح تفصیلی تحقیق
1.....	1. طرح موضوع
2.....	2. علت انتخاب موضوع
2.....	3. پیشینه پژوهش
2.....	4. سؤال اصلی پژوهش
2.....	5. فرضیه پژوهش
3.....	6. مفاهیم
4.....	7. سؤالات فرعی
4.....	8. مفروض
4.....	9. روش پژوهش
4.....	10. روش گرد آوری اطلاعات
4.....	11. سازماندهی پژوهش
6.....	فصل اول: مفاهیم و چارچوب نظری
7.....	گفتار اول: مفاهیم
7.....	مقدمه
8.....	معنای لغوی «حاکمیت»
9.....	مفهوم اصطلاحی «حاکمیت» در اندیشه غربی
11.....	ویژگی های «حاکمیت»
12.....	تطور مفهوم «حاکمیت» در غرب
16.....	نقدی بر مفهوم «حاکمیت» در اندیشه صاحب نظران غربی
19.....	عناوین مقارن با مفهوم «حاکمیت» در قرآن کریم
19.....	1. ولایت
31.....	2. امامت
35.....	3. حکم
37.....	4. سلطان

39.....	مفهوم «حاکمیت» در قرآن کریم.....
43.....	ویژگی های حاکمیت در قرآن کریم.....
Error! Bookmark not defined.....	گفتار دوم: چارچوب نظری (الگوی علل اربعه).....
Error! Bookmark not defined.....	مقدمه.....
Error! Bookmark not defined.....	اهمیت اصل «علیت».....
Error! Bookmark not defined.....	مفاد اصل «علیت».....
Error! Bookmark not defined.....	اقسام علت (علل اربعه).....
Error! Bookmark not defined.....	1- علت مادی.....
Error! Bookmark not defined.....	2- علت صوری.....
Error! Bookmark not defined.....	رابطه ماده با صورت.....
Error! Bookmark not defined.....	3- علت فاعلی.....
Error! Bookmark not defined.....	4- علت غایی.....
Error! Bookmark not defined.....	اقسام و معانی مختلف غایت.....
Error! Bookmark not defined.....	نظریات مختلف پیرامون قلمرو غایت.....
Error! Bookmark not defined.....	تعدد علل غایی.....
Error! Bookmark not defined.....	رابطه علت فاعلی و غایی.....
Error! Bookmark not defined.....	فصل دوم: علت مادی حاکمیت در قرآن کریم.....
Error! Bookmark not defined.....	مقدمه.....
Error! Bookmark not defined.....	گفتار اول: علت مادی حاکمیت الهی.....
Error! Bookmark not defined.....	1. سرزمین.....
Error! Bookmark not defined.....	2. امت.....
Error! Bookmark not defined.....	3. قانون.....
Error! Bookmark not defined.....	4. حکومت.....
Error! Bookmark not defined.....	گفتار دوم: علت مادی حاکمیت غیر الهی.....
Error! Bookmark not defined.....	1. سرزمین.....
Error! Bookmark not defined.....	2. جمعیت یا ملت.....
Error! Bookmark not defined.....	3. قانون.....
Error! Bookmark not defined.....	4. حکومت.....
Error! Bookmark not defined.....	گفتار سوم: تمایزات حاکمیت الهی و حاکمیت غیر الهی.....
Error! Bookmark not defined.....	1. سرزمین.....
Error! Bookmark not defined.....	2. امت / ملت.....
Error! Bookmark not defined.....	3. قانون.....
Error! Bookmark not defined.....	4. حکومت.....

فصل سوم: علت فاعلی حاکمیت در قرآن کریم

- Error! Bookmark not defined..... مقدمه: مروری بر نظریه های حاکمیت
- Error! Bookmark not defined..... دیدگاه قرآن نسبت به نظریه های حاکمیت
- Error! Bookmark not defined..... گفتار اول: علت فاعلی حاکمیت الهی
- Error! Bookmark not defined..... خالقیت
- Error! Bookmark not defined..... مالکیت
- Error! Bookmark not defined..... ربوبیت
- Error! Bookmark not defined..... تلازم خالقیت، مالکیت، ربوبیت
- Error! Bookmark not defined..... گفتار دوم: علت فاعلی حاکمیت غیر الهی
- Error! Bookmark not defined..... ابلیس
- Error! Bookmark not defined..... شیوه های متفاوت ابلیس جهت دست یابی به اهداف خود
- Error! Bookmark not defined..... گفتار سوم: تمایزات علت فاعلی حاکمیت الهی و غیر الهی
- Error! Bookmark not defined..... عوامل حاکمیت در قرآن
- Error! Bookmark not defined..... شرایط حاکمان الهی و طاغوتی از نگاه قرآن

فصل چهارم: علت غایی حاکمیت در قرآن کریم

- Error! Bookmark not defined..... مقدمه
- Error! Bookmark not defined..... گفتار اول: علت غائی حاکمیت الهی
- Error! Bookmark not defined..... الف: اهداف اصلی و نهایی حاکمیت الهی
- Error! Bookmark not defined..... ب: اهداف متوسط و میانی
- Error! Bookmark not defined..... گفتار دوم: علت غائی حاکمیت غیر الهی
- Error! Bookmark not defined..... اهداف حاکمیت های طاغوتی
- Error! Bookmark not defined..... 1. افساد عقیدتی و عملی
- Error! Bookmark not defined..... 2. حاکمیت قوانین غیر الهی
- Error! Bookmark not defined..... 3. تشکیل حکومت های غیر مشروع
- Error! Bookmark not defined..... 4. جلوگیری از حاکمیت الهی
- Error! Bookmark not defined..... 5. حاکمیت دادن به حاکمان غیر عادل
- Error! Bookmark not defined..... گفتار سوم: تمایزات علت غائی حاکمیت الهی و غیر الهی

فصل پنجم: علت صوری حاکمیت در قرآن کریم

- Error! Bookmark not defined..... مقدمه
- Error! Bookmark not defined..... گفتار اول: علت صوری حاکمیت الهی
- Error! Bookmark not defined..... انواع صورت های حاکمیت الهی
- Error! Bookmark not defined..... 1. حاکمیت سیاسی پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- Error! Bookmark not defined..... آیات قرآن کریم در باره حاکمیت سیاسی پیامبر (ص)

مقدمه: طرح تفصیلی تحقیق

1. طرح موضوع

مقوله حاکمیت را به عنوان یکی از عناصر ضروری و سازنده دولت، باید در ردیف یکی از مناقشه انگیزترین و به تبع آن پرکشش ترین مفهومی در اندیشه سیاسی و حقوقی قلمداد نمود. به نظر می رسد به لحاظ اهمیت بحث حاکمیت و تاثیر بر سایر مقولات (حکومت)، لازم است به نحو مستقل به آن پرداخته شود. حاکمیت قدرت مافوق و برترین در یک مجموعه می باشد که نسبت به سایر قدرت ها در یک سرزمین تفوق و برتری دارد و سایرین عملاً به صورت ارادی و یا اجباری، از آن اطاعت و تبعیت می نمایند. و مستلزم نفی هرگونه تبعیت یا وابستگی در برابر دولت های خارجی است.

از این رو، اندیشه سیاسی و حقوقی اسلام، که تمام ارکان حیات اجتماعی و سیاسی خویش را بر اساس «حاکمیت و ولایت تشریحی الهی» استحکام می بخشد بی نیاز از پرداختن به این مقوله نمی باشد، روشن است که این حاکمیت و ولایت خاص الهی مستقیماً از جانب خداوند بدین گونه نخواهد بود که خود، جامه ی انسانی بپوشد و به اعمال آن پردازد، بلکه از طریق انسان هایی که تحت تربیت خاص الهی به مقام «قرب» بار یافته و «امین دین» محسوب می شوند، اعمال و اجرا می شود.

قرآن کریم، هم به حکم یکی از منابع اهم دین اسلام و هماهنگ با سرشت انسان، که مایل به «حیات اجتماعی» است و هم به عنوان آیینی جامع و فراگیر، به موضوع «حاکمیت» یا «اقتدار برتر» به طور اساسی و تعیین کننده در ضمن «تعالیم الهی» خود پرداخته است و می توان جهت بهره گیری بیشتر با مراجعه به تفاسیر از جمله تفسیر المیزان تالیف علامه طباطبایی دیدگاه این کتاب آسمانی را کشف نمود.

لذا هدف اصلی ما در این پژوهش بررسی مقوله «حاکمیت» و جنبه های مختلف آن در قرآن کریم با

تاکید بر تفسیرالمیزان می باشد و در جهت نیل به این مقصد پژوهش حاضر را در چارچوب نظری الگوی علل اربعه انسجام و انتظام خواهیم داد.

2. علت انتخاب موضوع

اندیشه سیاسی دینی با سوالات فراوانی رو به روست و نیاز به تبیین و پاسخگویی با تکیه بر منابع اولیه دینی را می طلبد. عدم کفایت پژوهش در جهت شناخت واقعی مقوله حاکمیت و ابعاد مختلف آن که در قرآن مطرح شده است از یک طرف و علقه باطنیم به دین اسلام مرا بر آن داشت تا با وسع علمی اندک، جسارت یافته، گامی را در این طریق بسیار مهم بردارم.

3. پیشینه پژوهش

گرچه به موضوع حاکمیت در اسلام به طور محدود در بین مباحث کتاب ها و یا شماری از مقالات به صورت کلی پرداخته شده است. ولی در ارتباط با موضوع حاکمیت در قرآن با تاکید بر تفسیرالمیزان در چارچوبه علل اربعه به صورت مستقل و گسترده کار پژوهشی خاصی صورت نگرفته است. از کتابهایی که در این زمینه قابل استفاده است می توان به تالیفات مولفین محترم آقایان: محمد تقی مصباح یزدی (حقوق و سیاست در قرآن)، احمد واعظی (حکومت اسلامی)، محسن کدیور (حکومت ولایی)، کاظم قاضی زاده (سیاست و حکومت در قرآن) و برخی مقالات مجله حکومت اسلامی و ... اشاره کرد.

4. سؤال اصلی پژوهش

موضوع «حاکمیت» در قرآن کریم با تاکید بر تفسیرالمیزان چگونه قابل تبیین می باشد؟

5. فرضیه پژوهش

با توجه به مباحث مطرح شده در قرآن کریم دو نوع حاکمیت قابل شناسایی است حاکمیت الهی مبتنی بر پذیرش ولایت تشریحی خداوند و حاکمیت غیر الهی (طاغوتی) مبتنی بر انکار ولایت تشریحی خداوند که هر کدام از آن ها از منشاء، انواع، اهداف و شاخصه های گوناگون خاص خود برخوردار هستند.

6. مفاهیم

حاکمیت: قدرت برتر فرمان دهی یا امکان اعمال اراده ای فوق اراده های دیگر می باشد.

حاکمیت الهی: حاکمیتی است مبتنی بر پذیرش ولایت تشریحی خداوند. از این رو، آحاد امت اسلامی بنا به الزام عقلی و تأکید دین، تمام ارکان حیات اجتماعی و سیاسی خویش را بر اساس «حاکمیت و ولایت تشریحی الهی» استحکام می بخشند و روشن است که این ولایت خاص الهی مستقیماً از جانب خداوند بدین گونه نخواهد بود که خود جامعه انسانی بیوشد و به اعمال آن پردازد، بلکه از طریق انسان هایی که تحت تربیت خاص الهی به مقام «قرب» بار یافته و «امین دین» محسوب می شوند، اعمال و اجرا می شود.

حاکمیت طاغوتی: حاکمیتی است مبتنی بر انکار ولایت تشریحی خداوند و پذیرش ولایت و حاکمیت غیر الهی. از این رو هر چیزی بدون اذن خداوند اطاعت شود نوعی سرکشی و طغیان از دستورات الهی محسوب شده، در واقع، اطاعت از طاغوت است؛ زیرا تجاوز از حد الهی و تجاوز از حق (دستور خداوند) است.

ولایت: در یک تقسیم بندی کلی، این واژه معانی متعدد دارد: 1- قرابت یا نزدیکی 2- محبت یا دوستی 3- نصرت یا یاری 4- حکومت یا تصدی امر (ولایت به کسر واو). که در موارد مختلف کاربرد این کلمه و مشتقات آن، مورد استناد قرار گرفته‌اند. اما به نظر می‌رسد که معنای ولایت، دارای یک ریشه اساسی است و آن ولایت به معنای قرب و نزدیک شدن است.

امامت: مقامی است که رهبری یک جامعه کوچک یا بزرگ از شئون آن است و تدبیر امور مردم آن جامعه مرتبط به آن و مردم نیز از آن مقام تبعیت می‌کنند.

طاغوت: بر هر چیزی استعمال می‌شود که وسیله تجاوز از حدی باشد و باعث طغیان باشد که عقل سلیم و یا شرع معین کرده است؛ مانند اقسام معبودهای غیر خدا، امثال بتها، شیاطین، جن و پیشوایان ضلالت از بنی آدم و هر متبوعی که خداوند راضی به پیروی از او نیست.

7. سؤالات فرعی

1. علت مادی حاکمیت در قرآن کریم چیست؟
2. علت فاعلی حاکمیت در قرآن کریم چیست؟
3. علت غایی حاکمیت در قرآن کریم چیست؟
4. علت صوری حاکمیت در قرآن کریم چیست؟

8. مفروض

قرآن کریم با پرداختن به موضوع حاکمیت، به مباحث گوناگون آن اشاره فرموده است که می توان در یک کوشش علمی وجوه مختلف حاکمیت را استنباط نمود و تفسیر المیزان یکی از مهمترین و گرانسنگ ترین تفاسیر شیعه می تواند در این زمینه مفید واقع شود.

9. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر بر اساس روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از چارچوب علل اربعه سامان یافته است. البته در تطبیق موضوعات این مفهوم با این چارچوب دشواری های وجود خواهد داشت لذا اگرچه حاکمیت، مفهوم اعتباری و انتزاعی است و علل اربعه ای که فلاسفه نام برده اند به توضیح پدیده های مادی مربوط می گردد اما با قدری تسامح در صدد شبیه سازی مباحث حاکمیت ذیل چارچوب علل اربعه هستیم.

10. روش گرد آوری اطلاعات

روش گرد آوری اطلاعات این پژوهش به صورت کتابخانه ای بوده است.

11. سازماندهی پژوهش

ساختار پژوهش حاضر، از یک مقدمه و پنج فصل و یک نتیجه گیری تشکیل شده است. بعد از فصل اول فصول دیگر به خاطر بهره گیری از چارچوب نظری الگوی علل اربعه به چهار فصل جداگانه تقسیم شده است. از این رو سازماندهی فصول بدین شرح است:

فصل اول به مفاهیم و چارچوب نظری می پردازد که شامل دوگفتار است: درگفتار اول به مفاهیم پژوهش و درگفتار دوم به چارچوب نظری آن می پردازد.

فصل دوم به علت مادی حاکمیت در قرآن کریم اختصاص دارد که شامل سه گفتار است: گفتار اول به علت مادی حاکمیت الهی و گفتار دوم به علت مادی حاکمیت غیر الهی و گفتار سوم به تمایزات آن دو پرداخته است.

فصل سوم به علت فاعلی حاکمیت در قرآن کریم اختصاص دارد که شامل سه گفتار است: گفتار اول به علت فاعلی حاکمیت الهی و گفتار دوم به علت فاعلی حاکمیت غیر الهی و گفتار سوم به تمایزات آن دو پرداخته است.

فصل چهارم به علت غایی حاکمیت در قرآن کریم اختصاص دارد که شامل سه گفتار است: گفتار اول به علت غایی حاکمیت الهی و گفتار دوم به علت غایی حاکمیت غیر الهی و گفتار سوم به تمایزات آن دو پرداخته است.

فصل پنجم به علت صوری حاکمیت در قرآن کریم اختصاص دارد که شامل سه گفتار است: گفتار اول به علت صوری حاکمیت الهی و گفتار دوم به علت صوری حاکمیت غیر الهی و گفتار سوم به تمایزات آن دو پرداخته است.

فصل اول: مفاهیم و چارچوب نظری

گفتار اول: مفاهیم

گفتار دوم: چارچوب نظری

گفتار اول: مفاهیم

مقدمه

اندیشه حاکمیت یکی از بنیادین ترین مسائل و مباحثی است که انسان از زمانی که مفهوم اجتماع را درک و برای ایجاد آن تلاش کرد، با آن درگیر است و هر جامعه از زمان پدیداری به شیوه و گونه ای از گونه های حاکمیت اداره شده است.

مقوله حاکمیت به عنوان یکی از عناصر ضروری و سازنده دولت، باید در ردیف یکی از مناقشه انگیزترین و به تبع آن پرکشش ترین مفهوم در اندیشه سیاسی و حقوقی قلمداد نمود. دولت در حقوق نوین موجودی تلقی می گردد که از عوامل چهارگانه قلمرو، جمعیت (جامعه ملی)، حکومت و حاکمیت تشکیل شده است. در این میان حاکمیت از اهمیت بنیادین برخوردار است به نحوی که فهم شخصیت دولت بدون شناخت واقعیت حاکمیت کشور - ملت شدنی نیست.¹

همانطور که بیان شده است برای تشکیل دولت به معنای عام وجود چهار عنصر «سرزمین، جمعیت، حاکمیت و حکومت» ضروری است برخی این عناصر را در سه مورد خلاصه می نمایند و حاکمیت را مستقلاً مطرح نمی کنند بلکه آن را در درون بحث حکومت می دانند. به عبارتی آنها را لازم و ملزوم یکدیگر فرض می کنند. به نظر می رسد به لحاظ اهمیت بحث حاکمیت و تاثیر بر سایر مطالب به ویژه حکومت، لازم است به نحو مستقل به آن پرداخته شود اگر چه به لحاظ تئوری نیز این دو دارای دو مفهوم کاملاً مستقل از یکدیگر می باشند و ماهیت آنها از هم متفاوت می باشد. حاکمیت از سنخ قدرت است و حکومت به معنای ساختار و شکل. به عبارت دیگر حاکمیت قدرت مافوق و برترین در یک مجموعه می باشد که نسبت به سایر

1. ابوالحمید ابوالحمد، مبانی علم سیاست، تهران: توس، 1376، ص 158.

قدرت ها در یک سرزمین تفوق و برتری دارد و سایرین عملاً به صورت ارادی و یا اجباری ، از آن اطاعت و تبعیت می نمایند. اما حکومت روشی برای اعمال حاکمیت است. پس در حقیقت حکومت ظرفی برای مظهر یعنی حاکمیت می باشد.

مسئله حاکمیت در فلسفه سیاسی شرق سابقه بسیار طولانی دارد و در غرب نیز سابقه آن به بررسی های فلاسفه های سیاسی یونان باستان بر می گردد. در عین حال باید تأکید نمود که مقوله حاکمیت در دوران معاصر غرب خاستگاه جدیدتری در درون جامعه یافت و متفکران غربی چون ژان بدن، توماس هابس، ژان ژاک روسو، شارل منتسکیو، ژان لاک و دیگران موضوع حاکمیت را تحت بررسی های نظری ژرف تری قرار دادند که خود یکی از فصول ممیزه تاریخ فلسفه سیاسی بین اندیشه های سیاسی قدیم و متأخر به شمار می آید.

هدف اصلی ما در این فصل بررسی مفهوم حاکمیت و عناوین مقارن با آن در قرآن کریم بر اساس جهان بینی الهی و علی الخصوص از منظر علامه طباطبایی است.

معنای لغوی «حاکمیت»

واژه های «حکومت، حکمیت، حکمت، حکیم، احکام، حاکم، حاکمیت» و مانند آن از مشتقات ماده «حکم» و هر یک با معنا و مفهوم خاص خود، مأخوذ از ریشه معنایی «منع و بازداشتن» هستند؛ مثلاً، به «فضاوت» و «داوری» به این دلیل «حکم» اطلاق می شود که قاضی از ظلم و اجحاف ممانعت می کند، یا به «دانایی» اطلاق می شود: «حکمت»؛ زیرا مانع جهل و اشتباه در عالم می شود. به نظام سیاسی مسلط هم «حکومت» گفته می شود؛ چون از ناامنی و تشتت و هرج و مرج جلوگیری می کند. و به اقتدار سیاسی، حاکمیت اطلاق می شود؛ چون چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی از اعمال قدرت سایرین که منجر به تفوق آنها بشود جلوگیری و منع می کند. بدین سان، معانی سایر مشتقات هم مأخوذ از همین ریشه و اصل یعنی «منع و بازداشتن» هستند.¹

واژه «حاکمیت»، که مصدر جعلی از ریشه «حکم» است، به معنای استیلا یافتن، سلطه برتر داشتن و

1. خلیل بن أحمد الفراهیدی، کتاب العین، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1414، ص 192.

تفوق همراه با منع از هر گونه تبعیت یا رادعیت از سوی نیرویی دیگر است.¹ اما این تفوق و برتری لزوماً از لحاظ کیفیات جسمانی و معنوی نیست، بلکه بیشتر از لحاظ تقدم در سلسله مراتب قدرت است که از یک سو، به دارنده آن حق صدور اوامر و نواهی می دهد و از سوی دیگر، مادون را به اطاعت و سرسپردگی در برابر فرامین آن مکلف می سازد.²

مفهوم اصطلاحی «حاکمیت» در اندیشه غربی

اگر جایگاه حاکمیت را در مفهوم «دولت»³ به عنوان اجتماع انسان هایی که در سرزمین معینی سکونت اختیار کرده اند و یک نظام سیاسی، یعنی «حکومت»⁴ سازمان یافته ای بر آنها اعمال حاکمیت می کند، ملاحظه کنیم، عنصر «حاکمیت» از میان دیگر عناصر (جمعیت، سرزمین و نظام سیاسی) مهم ترین شاخص تمایز این پدیده عالی سیاسی - یعنی «دولت» - از سایر گروه بندی های انسانی و وجه قوام آن است؛ زیرا عوامل سه گانه ی دیگر در اجتماعات انسانی کوچک تر مانند قبایل، ایلات، شهرها و استان ها، که به آنها «دولت» اطلاق نمی شود نیز قابل شناسایی اند، گرچه شمول و درجه آن سه عامل در ساختار (دولت) گسترده تر و وسیع تر است.

از این رو، عاملی که دولت را از نظر ماهوی جدا از سایر اجتماعات نظام یافته بشری قابل

-
1. محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، 1371، ج 1، ص 1314 و حسن عمید، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، 1360، ج 2، ص 773.
 2. حسن ارسنجانی، حاکمیت دولت ها، تهران: کتاب های جیبی، چاپ دوم، 1348، ص 104.
 3. علی آقابخش، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، 1374، ص 239 / محمد عالیخانی، حقوق اساسی، تهران: دبستان، چاپ چهارم، 1375، ص 34.
 4. «حکومت» امری جدا از «دولت» است و در واقع، یکی از عناصر تشکیل دهنده ی آن به شمار می رود. موقعیت حکومت را می توان به موقعیت هیأت مدیره ی یک شرکت سهامی تشبیه کرد. همان گونه که یک هیأت مدیره نماینده و مأمور از طرف صاحب سهام است و از طرف آنها، طبق اساس نامه، امور شرکت را اداره می نماید، حکومت نیز نماینده و مأمور از طرف دولت است. دولت دارای خصلت دائمی است، اما حکومت تغییر می کند که این تغییر یا به صورت مسالمت آمیز و قانونی است و یا به نحو شورش یا در اثر انقلاب، در صورتی که دولت ها پیوسته ثابتند و این ثبات تا وقتی است که «حاکمیت» آنها پایدار باشد؛ یعنی «حاکمیت» روح دولت است و مادام که دولت «حاکمیت» دارد، حیات دارد. رژیم فرانسه پادشاهی بود. انقلاب 1789 م آن را به جمهوری تبدیل کرد. بعد جمهوری به امپراتوری بدل شد و سرانجام، باز به جمهوری تغییر یافت، و حال آنکه دولت فرانسه همان بود که بود. (رک. محمد عالیخانی، همان، ص 50-46).

شناسایی می سازد، عنصر «حاکمیت» است¹ که در بیشتر قوانین اساسی کشورها، به دقت مورد توجه بوده و از اصول پایه و اساسی این قوانین به شمار آمده است.² در حقوق باستان نیز آثار نوعی بینش در مورد «حاکمیت» ملاحظه می شود که اگر آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم دو جنبه مشخص «استقلال» و «انحصار» را به وضوح می توانیم در آن مشاهده کنیم: استقلال در برابر نیروها و دولت های خارجی، و انحصار قدرت در رابطه با گروه ها و افراد داخلی.³ و اندیشمندان در ضمن تعاریفی⁴ که از «حاکمیت» ارائه دادند، کوشش کردند ابعاد «حاکمیت» را بیشتر واضح و آشکار سازند. در ادامه بحث ابتدا به تبیین اصطلاح

1. عوامل سه گانه «جمعیت، سرزمین و قدرت سیاسی» - فی ذاته - نمی توانند معیاری دقیق و وجه ممیز دولت از سایر گروه های انسانی باشند؛ زیرا سطح دانی تر این عوامل را می توان در سایر اجتماعات نیز ملاحظه کرد. از این رو، ضابطه ی اصلی، که نظر حقوق دانان را در این جهت به خود جلب کرده، مسئله ی «حاکمیت» است. (ر.ک. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ هفتم، 1380. ص 184-185).

2. نمونه هایی از تبیین اصل «حاکمیت» در قانون اساسی کشورهای جهان:

الف. اصل سوم قانون اساسی فرانسه: حاکمیت ملی متعلق به مردم است که آن را از طریق همه پرسی و نمایندگانش اعمال می نماید و هیچ بخشی از مردم و هیچ فردی نمی تواند اعمال این حق را از آن خود بداند.

ب. اصل اول قانون اساسی اسپانیا: حاکمیت ملی متعلق به مردم اسپانیا است و قدرت حکومت از آنان سرچشمه می گیرد.
ج. اصل دوم قانون اساسی جمهوری خلق چین: در جمهوری خلق چین، تمام قدرت متعلق به مردم است. کنگره ی ملی خلق و کنگره های محلی خلق نهادهایی هستند که مردم توسط آنها اعمال قدرت می نمایند.

د. اصل سوم قانون اساسی مصر: حاکمیت از آن مردم است که در پی حفظ و حمایت از این حاکمیت و حراست از اتحاد ملی بر اساس قانون اساسی هستند.

هـ. اصل اول قانون اساسی اندونزی: حاکمیت از آن ملت بوده و توسط مجلس نمایندگان اعمال خواهد شد.

3. یکی از حقوق دانان کلاسیک روم، پروکولوس، در نمایاندن حاکمیت چنین می گوید: مردمی آزادند که زیر انقیاد قدرت مردمی دیگر نباشند. (ابوالفضل قاضی، همان، ص 189).

4. کاره دومالبر: «حاکمیت یعنی: ویژگی برتر قدرت، از این جهت که چنین قدرتی هیچ گونه قدرت دیگر را برتر از خود و یا در رقابت با خود نمی پذیرد.» دوگی لوفورو مرینیاک: «حاکمیت یعنی نفی هرگونه رادع یا تبعیت». حقوق دانان آلمانی به ویژه ایپرنینگ: «حاکمیت، صلاحیت صلاحیت هاست» و دیگر تعاریف. (ر.ک. سید جلال الدین مدنی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: همراه، چاپ دوم، 1373. ص 139).

در سال 1625 م، هرگوگروسیوس، حقوقدان هلندی، که به «پدر حقوق» معروف است، در تعریف «حاکمیت» اظهار داشت: «حاکمیت اقتدارات سیاسی عالی است در شخصی که اعمالش مستقل بوده و تابع هیچ اراده و قدرتی نمی باشد و آنچه را اراده کند نمی توان نقض کرد.» (عباسعلی عمیدزنجانی، مبانی فقهی کلیات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، جهاد دانشگاهی، ص 83) چنان که از خطابه ی لویی پانزدهم در پارلمان فرانسه در مارس 1766 برمی آید، روشن می شود که تا این ایام، برداشت اطلاق گرایانه از «حاکمیت» ادامه داشته است. وی می گفت: «حاکمیت در انحصار شخص من است. قوه ی قانون گذاری بدون شریک و فقط متعلق به من است و منشأ نظم عمومی من هستم.» (حمید بهزادی، اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی، تهران: دهخدا، 1352. ص 63).

«حاکمیت» از دیدگاه صاحب نظران غرب می پردازیم؛ سپس با نقد این دیدگاه ها، درصدد تبیین مفهوم واقعی و جایگاه آن در اندیشه سیاسی اسلام برخوایم آمد:

ویژگی های «حاکمیت»

از تعاریف مطرح شده می توان برای حاکمیت این ویژگی ها را به شرح ذیل بر شمرد:¹

1. **مطلق بودن حاکمیت:** یعنی در داخل و خارج از دولت هیچ قدرت قانونی برتر از دولت وجود ندارد و دولت هیچ محدودیتی را به رسمیت نمی شناسد. از لحاظ داخلی، حاکمیت برتری بر همه افراد و گروه هاست. از لحاظ خارجی، حمایت از هر اجبار یا دخالت های دولت های دیگر مستقل است.
2. **فراگیری و جامعیت حاکمیت:** به این معنی که در برگیرنده همه افراد و مجتمع های جغرافیایی خود است. هیچ فرد یا مجتمعی در قلمرو دولت از اقتدار همه شمول آن رها نیست.
3. **دائمی بودن حاکمیت:** بدان سبب که دولت نهادی دائمی است، حاکمیت نیز دائمی است. فسخ حاکمیت متضمن نابود شدن دولت است. این دو از هم جدایی ناپذیرند.
4. **جدایی ناپذیری حاکمیت:** همان طور که گفته شد، حاکمیت یکی از عناصر اساسی تاسیسی دولت است؛ از این رو جدا کردن دولت از حاکمیت، نابودی آن را در پی خواهد داشت.
5. **انحصاری بودن و تقسیم ناپذیری حاکمیت:** حاکمیت منحصر به دولت است. در هر دولتی یک حکمران می تواند وجود داشته باشد که از لحاظ حقوقی صلاحیت اجبار به اطاعت همه اشخاص در محدوده ارضی خود را دارد. قبول وجود بیش از یک حکمران، به معنی رد یکپارچگی دولت و فروپاشی آن است.

دو نالد راسل حاکمیت را چنین تعریف کرد: «بیشترین قدرت عالی دولت، که قانون یا چیز دیگر آن را محدود نمی کند، در غیر این صورت بیشترین و عالی نخواهد بود.» بلاکستون چنین تعریفی از حاکمیت در نظر داشت: «اقتدار برتر، مقاومت ناپذیر، مطلق، مهار نشدنی که بیشترین اختیارات قانونی بر عهده اش گذاشته است.» (عبدالرحمن عالم، پیشین، ص 245).

ودر تعریف دیگر «حاکمیت عبارت است از قدرت عالی ای است که اولاً، بر کشور و مردم آن برتری بلا منازع دارد به ترتیبی که همگان در داخل کشور از آن اطاعت می کنند و ثانیاً کشورهای دیگر آن را به رسمیت شناخته، مورد احترام قرار می دهند.» (منوچهر طباطبائی مؤتمنی، حقوق اساسی، تهران: انتشارات میزان، چاپ دوم، 1381. همان، ص 54).

1. عبد الرحمن عالم، پیشین، ص 246.

تطور مفهوم «حاکمیت» در غرب

اگرچه نظریه «حاکمیت» در آغاز عصر جدید، یعنی در 1576 که ژان بدن مفهوم نو حاکمیت را توضیح داد، به تدریج عرضه شد، اما فکر آن به ارسطو مربوط است که از «قدرت برتر» دولت سخن گفت. در هر صورت ورود محسوس تعیین یافته در مباحث «علوم سیاسی» از قرن شانزدهم میلادی و توسط ژان بدن فرانسوی بود. او سعی کرد آن را تثوریزه کند. وی نخستین متفکری بود که ماهیت و ویژگی های حاکمیت را در کتاب معروف خود به نام «شش کتاب جمهوری» مورد بحث قرار داده است. «ژان بدن» دانشمند فرانسوی (1530- 1596) که حاکمیت را «اقتدار مطلق و همیشگی دولت، که هیچ قوه و مقامی جز اراده ی خداوند توان محدود نمودن آن را ندارد و حاکمیت صفت خاص دولت است که سایر گروه های اجتماعی فاقد آن هستند. و دولت بدون حاکمیت مثل کشتی بدون سکان و دستگاه هدایت است.»¹ تعریف نمود.

منظور افرادی چون بدن از حاکمیت، اقتدار عالی پادشاه و یا حاکمی بود که بر سرزمینی حکومت می کرد. در حقیقت، حاکمیت، صفت یا کارا کتر حاکم است. چون در این دوره که همزمان با فروپاشی فئودالیت و حضور حکومت های متعدد شاهزادگان در یک سرزمین است، حاکمیت در مورد کسی به کار می رود که بتواند همه را به اطاعت وادارد. تا در یک دولت - کشور بر اساس قانون اساسی، یک مجلس حق قانون گذاری، یک قوه مجریه، حق اجرا و یک دستگاه قضایی، حق داوری داشته باشد و در طول و عرض آن نهادهایی مبتنی بر سرچشمه های دیگر قدرت و مشروعیت، عرض اندام نکنند. در محدوده داخلی، حاکمیت به شکل مطلق است و هیچ گونه محدودیتی برای آن وجود ندارد و به محض تأسیس دولت، حاکمیت برای آن وجود خواهد داشت؛ اما در خارج از مرزها، برای همین حاکمیت محدودیت هایی پیش می آید؛ چون حاکمیت های دیگری نیز وجود دارند که این حاکمیت باید با آنها تعامل داشته باشد. در واقع، حاکمیت های متعدد جهانی، یکدیگر را محدود می کنند؛ بنابراین مفهوم حاکمیت، در بُعد خارجی و حاکمیت در بعد داخلی باید در مجموعه سایر حاکمیت ها دیده شوند (هم محدوده صلاحیت ها و هم

1. عبد الرحمن عالم، پیشین، ص 250.

محدوده جغرافیایی و هم اعمال اقتدار آنها؛ ولی همین حاکمیت، در داخل و در حقوق بین‌الملل سنتی باید به شکل مطلق دیده شود.

در مفهوم حاکمیت، بدن نظر خودش را روشن تر بیان می‌کند. زیرا او نخستین کسی است که اصطلاح حاکمیت را در عرف سیاسی به کار می‌برد. تا این زمان روی مسأله حاکمیت بحث چندانی نشده بود؛ زیرا این مفهوم در نزد کلیسا و امپراتوری پنهان باقی مانده بود. اما در عصر جدید به علت به وجود آمدن حکومت های مستقل ملی مفهوم پیدا کرد. حاکمیت یعنی قدرت مردم یک جامعه که آن را از طریق فرمانروا اعمال می‌کنند. بنابراین حاکمیت دو خصلت آشکار دارد؛ مستمر بودن و مطلق بودن. حاکمیت زمانی مطلق است که در آن هیچ شریکی وجود نداشته باشد. یعنی کسی که قدرت را در دست دارد، تنها مجری قوانین است که از کس دیگری دستور نمی‌گیرد و فقط از خداوند اطاعت می‌کند. پس یکی از ویژگیهای حاکمیت، مطلق بودن است. فرمانروا برای اجرای قانون به مشورت با دیگران نیاز ندارد، اما اگر قرار باشد با کس دیگری مشورت کند، این حاکمیت دیگر مطلق نیست و شریک پیدا کرده است. قوانین نباید دست پادشاه را ببندد، خود پادشاه مجبور به اجرای قوانین نیست و عرف و سنت نیز نباید مانع قانون باشد. قانون می‌تواند سنت و عرف را نقض کند و از اعتبار بیندازد. پادشاه است که حق ضرب سکه و حق اعلان صلح و جنگ را دارد. اینجاست که مفهوم حاکمیت با حکومت فرق می‌کند. حاکمیت هیچ‌گاه از بین نمی‌رود، زیرا حاکمیت قدرت قانونی یک ملت است. پس چیزی که عوض می‌شود حکومت است و حاکمیت ملی ملت‌ها هیچ‌گاه از بین نمی‌رود؛ مگر با غلبه دشمن خارجی. او در بحث درباره حاکمیت به شمردن اوصاف حاکمیت، یعنی مطلق بودن، مستمر بودن، دائمی بودن و همیشگی بودن قدرت ملت می‌پردازد. یعنی در هر جا که دولت وجود دارد حاکمیت ملت نیز وجود دارد که هم مطلق است و هم همیشگی و مستمر. هیچ‌گاه قدرت مطلقه در نزد او مترادف با استبداد نیست. او طرفدار قدرت مطلق دولت است، اما طرفدار استبداد نیست. وی بین این دو مفهوم تفاوت قائل است. استبداد یعنی هر حاکمیت، بالضروره باید مطلق باشد، ولی هر قدرت فائده‌ای مستلزم حاکمیت نیست. از نظر او حاکمیت تنها اطاعت از قانون نیست. از نظر او همه فرمانروایان اجازه دارند که قدرت مطلقه را اعمال کنند و این به علت وجود نیرویی است که دارند. پادشاهان

کسانی هستند که نه به دلیل میل و خواهش خود بلکه با شناختی که از قوانین کلی دارند به فرمانروایی می‌رسند. حکومت آنها توأم با خودسری و هوی و هوس نیست، بلکه حکومت عدل است و باید امنیت را ایجاد کند.

این که بدن روی حاکمیت تأکید می‌کند دلیل دارد. زیرا او می‌خواهد قدرت را به فرمانروا بدهد و تأکید او بر این است که در گذشته امپراتوری سابقه طولانی داشت و پاپ‌ها هم قدرت فوق‌العاده‌ای داشتند. پس تلاش می‌کند که تا حدودی از اهمیت مسائل دینی بکاهد و برتری منافع سیاسی را بر منافع مذهبی نشان دهد. وی می‌کوشد مذهبی را بپذیرد که با عقل سروکار داشته باشد، بنابراین فرقه‌گرایی مذهبی را نمی‌پسندد. او نسبت به مذهب نظر مساعدی دارد، در عین حالی که در تضعیف قدرت کلیسا می‌کوشد. در این زمان فتودالها در فرانسه در صحنه بودند و اشراف زمیندار که دارای محاکم خاص خود بودند با مقیدات فتودالی همچنان بر فرانسه سایه افکنده بودند و مانعی بودند بر سر راه رشد بورژوازی فرانسه. بنابراین بدن تلاش می‌کند که اشراف را به نفع پادشاه فدا کند و حکومت مطلقه را تأمین نماید، با تکیه بر قدرت حاکمیت و قانونی بودن قدرت.

برداشت اطلاق گرایانه از مفهوم «حاکمیت» زمانی بود که کلیسای پاپ و فتودالیسم¹ در اوج قدرت بود و با بسط قدرت پادشاهی فرانسه و نیرومند شدن دولت مرکزی و تحقق وحدت و استقلال سیاسی، در این کشور مخالفت می‌ورزیدند.² در واقع، ارائه‌ی نظریه‌ی «حاکمیت» با مفهوم «اقتدار نامحدود و دایمی دولت» تلاش در جهت ایجاد مرکزیت قدرت و حفظ نظم و جلوگیری از هرج و مرج در کشور بود که در زمان خود، به عنوان فکری انقلابی³ در دیگر کشورهای مغرب زمین نیز مورد پذیرش و تقویت اندیشمندان واقع گردید.

آنان در ضمن تعاریفی که از «حاکمیت» ارائه دادند، کوشش کردند ابعاد «حاکمیت» را بیشتر واضح و

1. «فتودالیسم» به بزرگ مالکی، نظام خان‌خانی، ملوک الطوائفی و رژیم ارباب رعیتی نیز ترجمه شده است. (ر.ک. علی آقابخشی، پیشین، ص 211).

2. منوچهر طباطبائی مؤتمنی، پیشین، ص 55.

3. همان‌ص 55.

آشکار سازند. در جمع بندی تعاریف «اطلاق گرایانه» از مفهوم «حاکمیت»، که در این مقطع، از سوی اندیشمندان غرب ارائه شد، می توان حاکمیت را این گونه توصیف کرد: حاکمیت عبارت است از: قدرت برتر فرمان دهی یا امکان اعمال اراده ای فوق اراده های دیگر. وقتی گفته می شود: دولت حاکم است؛ یعنی در حوزه اقتدارش، دارای نیرویی است خودجوش که از نیروی دیگری بر نمی خیزد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری کند، وجود ندارد؛ در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی نمی پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی کند، هرگونه صلاحیتی ناشی از اوست، ولی صلاحیت او از نفس وجودی او بر می آید.¹ با این اوصاف، می توان حاکمیت را به دو گونه «درونی» و «برونی» تقسیم کرد. «حاکمیت برونی» در روابط بین دولت ها چهره می نماید و مستلزم نفی هرگونه تبعیت یا وابستگی در برابر دولت های خارجی است. «حاکمیت درونی» در برابر اعضای جامعه، اعم از فرد و گروه و طبقه یا تقسیمات سرزمینی است؛ به این معنا که آخرین کلام از آن اوست و اراده او بر تمام اراده های جزئی غلبه دارد.²

در قرن هجدهم، دیدگاه حقوق دانان به تلقی اطلاق گونه از «حاکمیت» دگرگون شد و دو نوع حاکمیت مطرح گردید: حاکمیت مطلق و کامل و حاکمیت ناقص و نسبی. «حاکمیت مطلق» حاکمیتی است که هم از لحاظ داخلی و هم از حیث خارجی، هیچ قدرت مافوقی نمی شناسد و در همه ابعاد، قدرت برتر و منحصر است، به خلاف «حاکمیت نسبی»³ که در بخشی از امور، حاکمیت و اقتدار قدرت دیگری را می پذیرد. از عوامل پدید آمدن قسم دوم از حاکمیت، تشکیل سازمان های بین المللی بود که کشورهای دنیا با عضویت در آنها و پذیرش اصول و مقررات حاکم بر آنها، عملاً مجبور می شدند بخشی از حاکمیت های خود را در اختیار نهادها و قدرت های دیگر قرار دهند.⁴ امروزه دولت ها نه تنها از لحاظ حاکمیت خارجی، آزادی مطلق و کامل ندارند، بلکه از لحاظ داخلی نیز صاحب اختیار مطلق نیستند؛ آنها تابع قواعد و مقرراتی هستند که

1. ابوالفضل قاضی، پیشین، ص 187.

2. همان، ص 187.

3. در قرن بیستم، بخصوص با جنگ بین الملل اول، وضع به گونه ای مطرح شد که گفتند «حاکمیت» در حقوق داخلی و حقوق بین الملل متفاوت است. در حقوق داخلی، «حاکمیت» عبارت است از: قدرت عالی و صلاحیت انحصاری برای اداره ی امور کشور. اما در حقوق بین الملل، حاکمیت مجموع قواعدی است حاکم بر روابط که حقوق و وظایف آنان را مشخص می سازد. از این رو، در جامعه ی بین الملل، اصل «حاکمیت مطلق» امکان پذیر نیست. (سید جلال الدین مدنی، پیشین، ص 137).

4. قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، تهران: اطلاعات، 1386، ص 5.

ملت ها برای حکومت شان ایجاد می کنند، یا اعمال فشار می نمایند.¹

با شروع نهضت های آزادی خواه و تحول نظام های سیاسی حاکم بر اروپا، مفهوم «حاکمیت»، که در گذشته عموماً در جهت نجات حکام و سلاطین تفسیر و تحلیل می شد و حاکمیت را موهبتی الهی برای آنان می دانستند، تغییر معنا یافته و حقوق دانان را بر آن داشت تا در تبیین مفهوم حاکمیت تجدیدنظر نمایند و از افکار و آراء خود در این باب دست بردارند و حاکمیت را قدرتی برای سلطان یا دولت، که از سوی ملت به آنان تفویض شده است، تلقی کنند.² تا این که سرانجام، در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر چنین ترسیم گردید که: حاکمیت ناشی از حقوق ملت است و هیچ فردی از افراد و هیچ طبقه ای از طبقات مردم نمی تواند فرمانروایی کنند، مگر به نمایندگی از طرف مردم.³ با الهام از نظریه «حاکمیت ملی»، که عمدتاً از سوی فلاسفه دوره تجدد (قرن نوزدهم) مطرح شده، بسیاری از کشورها در قوانین اساسی خود، به حاکمیت ملت ها تصریح نموده اند.

نقدی بر مفهوم «حاکمیت» در اندیشه صاحب نظران غربی

ملاحظه دیدگاه های صاحب نظران غرب طی چند قرن در خصوص «حاکمیت»، روشن می سازد که این نظریات و موضع گیری ها، متأثر از شرایط حاکم بر دولت ها و ناشی از تحولات جوامع سیاسی بوده اند. آن گاه که پراکندگی داخلی بعضی از دولت ها را دچار ضعف نموده و در نهایت، منجر به تجزیه و متلاشی شدن می ساخت، نظریه پردازان برای حفظ موقعیت دولت های موجود، بر تمرکز قدرت و حاکمیت و

1. مجمع عمومی سازمان ملل متحد به سال 1946 آفریقای جنوبی را به خاطر سیاست تبعیض آمیزی که بر ضد اتباع رنگین پوست خود اعمال می کرد، محکوم نمود. آفریقای جنوبی مدعی بود دولتی است مستقل و سیاسی که آن کشور در داخل قلمرو حاکمیت خود اعمال می کند امری خارج از صلاحیت سازمان ملل است، ولی جامعه ی جهانی این دعوی را نپذیرفت و اجازه نداد که دولت نژاد پرست آفریقا با توسل به حاکمیت ملی، لاف مصنوعیت و امنیت بزند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در همان سال، رژیم «فرانکو» را نیز تهدیدی بر صلح بین الملل تلقی کرد. (ر.ک. محمدعلی موحد، درخانه اگر کس است؛ همراه اعلامیه جهانی حقوق بشر، تهران: نشرکارنامه، 1382. ص 100).

2. ژان ژاک روسو در کتاب قراردادهای اجتماعی، حق حاکمیت را از سلطان به ملت منتقل نمود و اراده و خواست عمومی را جایگزین آن کرد. (روسو، ژان ژاک، قراردادهای اجتماعی، ترجمه ی غلامحسین زیرک زاده، تهران: ادیب، 1368. ص 60).

3. اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ی 2، بند 3: «اراده ی مردم اساس اقتدار حکومت است. این اراده باید از طریق انتخابات ادواری و سالم با برخورداری عموم از حق رأی مساوی و استفاده از آراء مخفی یا روش های رأی گیری آزاد همانند آن، ابراز گردد.» (ر.ک. محمدعلی موحد، پیشین، ص 156).

«مطلق بودن حاکمیت»، تکیه و تأکید نمودند که به دنبال این تفکر، جوامع قدرتمند و مستحکمی ظاهر گردیدند؛ اما زمانی که مشاهده نمودند حاکمیت نامحدود و مطلق دولت ها مشکلات داخلی و نیز ناامنی های بین المللی به وجود می آورد، تا جایی که صحنه ی بین الملل را برای همزیستی غیرممکن می سازد و کشورهایی که از قدرت فزون تری برخوردارند، رو به شیوه ی استعماری آورده، خود را قیم ملل مستعمره ی خود می خوانند، اصل «حاکمیت هر ملت بر سرنوشت خویش»، یعنی «حاکمیت ملی» را مطرح نمودند. تحقق عینی «حاکمیت ملی» را می توان پس از «انقلاب کبیر فرانسه» دانست که در آن، حاکمیت از دولت گرفته شد و به ملت واگذار گردید و از آن پس دولتی مشروع دانسته شد که «حاکمیت» خود را از ناحیه ملت دریافت می کرد.

تقابل این رویکردها از حیث مطلق دانستن «حاکمیت» و یا تعریف آن در محدوده ی قواعد و قوانینی خاص و نیز از حیث صاحبان «حاکمیت»، که ابتدا حکام و سلاطین و سپس ملت دانسته شدند، گواه آن است که: **اولاً**، تغییر اساسی در طرز نگرش به «حاکمیت» نشانگر آن است که از منظر صاحب نظران غرب، «حاکمیت» نه حاکی از یک واقعیت فی نفسه و بالذات، بلکه ساخته و پرداخته شرایط و حوادث خاص تاریخی و نیز برای موجه جلوه دادن سلطه ی دولت مردان بوده که گاه این توجیه براساس دیدگاه «اطلاق گرایانه» به حاکمیت، عملی شده و گاه براساس «محدود نمودن حاکمیت در اراده ی مردم» صورت پذیرفته است؛ به این معنا که چون چنین سلطه و حاکمیتی منبعث از خواست ملت بوده، موجه و قابل قبول است.

ثانیاً، صاحبان این اقتدار، چه حاکمان باشند و چه ملتی که آن اقتدار را به حاکمان تفویض نموده اند، سؤال اساسی آن است که در هر حال، این گروه ها چگونه صاحب چنین اقتداری شده اند؟ آیا در احراز این اقتدار، وامدار منبعی خاص هستند؟ در این صورت، آن کدام منبع است؟ و با کدام ضوابط و حدود، این اقتدار را به آنان واگذار نموده است؟ و اگر چنین اقتداری صرفاً برخاسته از طبیعت و ذات آنها بوده است، چگونه در برهه ای خاص، از گروه حاکمان، قابل انتقال به ملت می شود؟

ثالثاً، نتیجه بحث ها و تجزیه و تحلیل هایی که از سوی اندیشمندان غرب درباره «حاکمیت» انجام گرفته، عملاً به دو راه منجر شده است: محصول یک دیدگاه این بوده است که صاحب حاکمیت با برتر و بالاتر

دانستن اقتدار خویش، استبداد را پیشه ی خود سازد و تلاش نماید تا دیگران را با اتکا به همان اقتدار فائق، سرکوب و مطیع کند. در مقابل، نتیجه دیدگاه دسته ای دیگر از این متفکران، که به زعم خود خواسته اند راه استبداد را سد کنند، منجر به حاکمیت نشأت گرفته از اراده آزاد و بی قید و شرط و جدا از هر گونه «ایمان به معیارهای الهی» انسان گردیده است. بدین سان، زمینه ی ظهور دولت هایی فراهم شده است که با جلب نظر مردم، به هر شکل و وسیله ای، اقتدار به دست آمده را در نیل به انواع زورگویی ها و حق کشی ها به کار می بندند.

به طور مسلم، می توان گفت: جایگزینی قدرت ملت به جای «قدرت استبداد فردی»، در حقیقت، تبدیل «استبداد فردی» به «استبداد اکثریت» بوده است؛ چرا که پس از انقلاب کبیر فرانسه، محصول «حاکمیت ملی» فردی همچون ناپلئون بود که جنایات بسیاری را مرتکب شد. یا هیتلر که با تکیه بر «اراده اکثریت ملت آلمان»، که او را به عنوان صدراعظمی انتخاب کرده بودند و به پشتوانه ی همان حاکمیت ارزانی شده از سوی ملت، در رأس قدرت قرار گرفت و اقتدار ملی را در مسیر تمایلات و قدرت خواهی های خویش قرار داد و کشتارهای میلیونی به راه انداخت.¹ در جهان امروز، «حاکمیت ملی» یعنی: حاکمیت اراده ی زر و زورمدارانی که با حمایت های برخی شرکت های بزرگ نفتی یا همکاری سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی، آراء اکثریت را پلی برای توجیه سیاست های نامیمون خویش قرار می دهند.

رابعاً، تلقی حاکمیت به عنوان اقتدار برتر و به ید حاکمان سپردن آن و یا حاکمیت را در محدوده ای خاص و برخاسته از اراده ملی دانستن، نشانه ی عدم توجه به عنصر مهم «حقانیت و مشروعیت» در این مقوله است. حاکمیت نیازمند به مبنای مشروعیت است و از این نظر، به صورت های «مشروع» و «نامشروع» جلوه می کند. به نظر می رسد در پرتو بحث درباره این موضوع، می توان «حاکمیت اصیل و حقیقی» را شناخت و صاحبان آن را معرفی نمود.

1. این نکته حتی در مورد حکومت های استبدادی فاشیستی مانند ایتالیای موسولینی و آلمان هیتلری صدق می کند که در آنها کوشش بسیاری در راه تحریک و برانگیختن پشتیبانی توده به سود رژیم، از راه همه پرسی ها، صف آرایی ها، راهپیمایی ها، تظاهرات و مانند آن به عمل آمد. (اندروهی وود، مقدمه ی نظریه ی سیاسی، ترجمه ی عبدالرحمن عالم، تهران: قومس، 1383ص)

عناوین مقارن با مفهوم «حاکمیت» در قرآن کریم

بررسی و تحقیق درباره مفهوم حاکمیت در قرآن کریم به دو شکل امکان پذیر است:

یکم: ما به دنبال لفظ و واژه «حاکمیت» در قرآن کریم باشیم و جست و جو و نتیجه گیری خودمان را مبتنی بر این واژه نماییم. مسلماً این روش تحقیق و پژوهش نمی تواند روش مقبول و پسندیده خاصه در ارتباط با قرآن باشد؛ زیرا بسیاری از موضوعات مسلم و قطعی در قرآن کریم وجود دارد که به لفظ مرسوم امروزی آنها اشاره نشده است.

دوم: به دنبال آیات متعددی باشیم که مرکز تصمیم گیری و تصمیم گیرنده و اعمال کننده تصمیمات را برای ما مشخص نموده است، از این رو با تکیه بر این آیات، باید مشخص کرد که اطاعت در چه محورهایی مجاز است و از چه کسی مردم باید اطاعت کنند و چرا و تا چه حدودی و با چه ملاک هایی؟ آیا از دیدگاه قرآن حاکمیت مطلوب دارای ویژگی ها و هنجارهای معینی در مورد نحوه کسب قدرت و مبنای مشروعیت و... می باشد یا خیر؟

با این توضیح درباره حاکمیت سیاسی، موضوع بحث حاضر نیز تا حدودی روشن می شود. بحث حاضر، به تحلیل واژه‌هایی اختصاص دارد که در باب «حاکمیت»، در منبع اولیه، یعنی قرآن کریم مطرح است و احیاناً در این زمینه، به آنها استدلال شده است.

این بحث به واژه‌های «ولایت»، «امامت»، «حکم»، «سلطان» اختصاص دارد، هر چند واژه‌هایی دیگر، مانند «حکومت» و «امارت» نیز در همین معنا به کار رفته‌اند؛ زیرا این چهار واژه، به صورت شایع در منابع اسلامی به کار رفته و بدست مفسران و اهل لغت، مورد جرح و تعدیل‌های فراوان قرار گرفته‌اند و تبیین معنای آنها در بحث حاضر، ضروری است؛ ولی واژه‌های «امارت» و «حکومت»، هم کم‌تر در این زمینه استفاده شده‌اند و هم کم‌تر معنای آنها مورد گفت‌وگو و بحث بوده است.

1. ولایت

مسئله ولایت از امر بسیار خطیری است چون منشاء همه تحولات سیاسی، فرهنگی و مبداء خط کشی های اعتقادی و سرآغاز جبهه بندی و میزان تشخیص های هویتی و قوام بخش دین، تلقی می شود و شاید به همین

دلیل باشد که قرآن در میان همه نعمت‌ها و دستاوردهای فیضانی و وحیانی تنها به خاطر «ولایت رسول» و «ولایت ائمه» بر انسان‌ها منت گذاشته است و درباره رسالت و بعثت پیامبران می‌فرماید: «لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم»¹ و درباره امامت نیز می‌فرماید: «و نريد ان من على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين»² اراده کردیم که بر کسانی که در روی زمین مستضعف شده‌اند، منت بگذاریم و آن‌ها را امامان و وارثان قرار دهیم.

معنای لغوی ولایت

نکته مهم درباره واژه «ولایت» بررسی ابعاد گوناگون آن است تا روشن شود که این کلمه، در لغت و سنت اسلامی، چه نقشی دارد. ولایت از ماده ولی (ولی) مشتق شده که موارد استعمال آن فراوان است، از جمله: ولایت، ولا، ولی، اولیا، والی، مولی، موالی، مولی علیه، تولیت، موالات، تولى، متولى، توالی، استیلا، مولوی و ولایی. ولایت (به فتح واو و کسر واو) البته به کسر واو در قرآن کریم مطلقاً استعمال نشده است. و دیگر مشتقات آن، مشترک لفظی است در معانی متعدد که مهم‌ترین این معانی عبارتند از: صاحب (صدیق، رفیق، موافق)، نصرت و یاری، محب، سلطان، تصدی امر، تسلط، سیطره، سلطنت، اماره، حکومت و تدبیر.

در یک تقسیم‌بندی کلی، معانی متعدد بالا را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: 1- قرابت یا نزدیکی 2- محبت یا دوستی 3- نصرت یا یاری 4- حکومت یا تصدی امر (ولایت به کسر واو). ابن منظور برای کلمه «مولى» شانزده مصداق ذکر کرده است که عبارتند از: ناصر و یاری‌کننده، پروردگار، مالک، سید، بنده، بخشنده، بخشیده شده، آزادکننده، برده آزاد شده، دوست، تبعیت‌کننده، همسایه، پسر عمو، هم‌قسم، هم‌پیمان و داماد.³

اما مسلماً نه تنها همه این معانی، حقیقی نیستند، بلکه بعضی مجازی‌اند و به کار بردن واژه «مولى» در آن‌ها به علت مناسبتی است که با معنای اصلی دارند. گفتنی است که مولى از واژه‌هایی است که در دو معنای متقابل به کار می‌رود و همان‌طور که در معانی آن دیدیم، هم به معنای مالک و هم به معنای برده به کار برده

1. آل عمران: ۱۶۴.

2. قصص: ۶.

3. ابن منظور، محمد بن عبدالله، لسان العرب، قم: نشر الادب الحوزه، 1405. ج 15، ص 409.

می شود؛ اما در این جا ما تنها به معانی خاص این واژه توجه داریم که مصدر آن، یعنی ولایت نیز در آن، به کار می رود؛ زیرا واژه ولایت» به معنای ناصر، پروردگار، مالک، سید و... کاربرد دارد، نه در معنای بنده، تبعیت کننده و برده آزاد شده. محققان برای واژه «ولایت» سه معنا بیان کرده اند و مصادیق فوق را در بیش تر آن ها گنجانده اند: سرپرستی امور، دوستی و یاری کردن، سه معنایی هستند که در موارد مختلف کاربرد این کلمه و مشتقات آن، مورد استناد قرار گرفته اند.¹

اما به نظر می رسد که معنای ولایت، دارای یک ریشه اساسی است که این سه محور نیز از آن منشعب می شود. ولایت به معنای قرب و نزدیک شدن است.² راغب نیز ضمن تأکید بر این که ولایت به معنای نزدیک شدن است،³ آن را نزدیک شدن و قرب خاص به چیز یا کسی می داند که در آن، بین دو طرف، هیچ چیز بیگانه ای قرار نگیرد. بدین ترتیب، ماده «ولایت» تنها یک معنا دارد. این معنا همان طور که علامه طباطبائی (ره) فرموده است: «فالمحصل من معنى الولاية في موارد استعمالها هو نحو من القرب يوجب نوعاً من حق التصرف و مالكية التدبير».⁴

حال اگر علت این نزدیک شدن، مشخص باشد، مثلاً اگر به علت دوستی باشد، پس حق تصرف نیز از همین جهت ثابت می شود؛ همان طور که در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ...»⁵ وجه نزدیک شدن و ولایت و حق تصرف، هر دو بیان گردیده است؛ زیرا دوستی باعث ایجاد حقی برای دوست می شود و مالکیتی به او در جهت تدبیر امور دوستش می دهد. تأثیر دوست بر روحيات، اخلاق و زندگي دوست، مسلم است. روايات بسياري درباره افرادی که معاشرت با آنان جایز نیست در کتاب های روایی نقل شده است. گاهی علت نزدیک شدن، طلب یاری معرفی شده است که حق

1. الراغب الاصفهانی، ابی القاسم حسین بن حمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران: دفتر نشر، 1404. ص 533.

2. احمد ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دار الکتب الاسلامیه، 1990. ج 6، ص 141.

3. راغب اصفهانی، پیشین، ص 533.

4. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، الطبعة الثانية، 1390 هـ. ق. ج 6، ص 12.

5. ممتحنه : 1.

تصرف و مولویت نیز به همین علت ثابت می‌شود: «وَمَا كَانَ لَهُ لَأُمَّ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ»¹ بدین ترتیب،

دو نکته مهم درباره واژه ولایت بدست می‌آید:

1. ولایت هیچ گاه از یک جنبه عملی در زندگانی انسان خالی نیست و حتی اگر مقصود از آن، تنهایی کردن یا محبت باشد، باز هم این واژه، با کلماتی هم‌چون نصرت و محبت تفاوت دارد. پس ولایت از جهت محبت نیز صرف دوست داشتن در قلب، بدون ظهور عملی آن در زندگی نیست، بلکه بین دو طرف در ولایت، جذب روحی و تأثیر و تأثر معنوی به گونه‌ای وجود دارد که دوست‌دارنده، بدون اختیار، از محبوب خویش و اراده او منفعل می‌شود. با توجه به مجموعه مرزبندی‌های ارزشی که بر مدار ولایت شکل گرفته است؛ این نتیجه به دست می‌آید که همه انسان‌ها دارای ولایت هستند و نه تنها جامعه اسلامی، بلکه تمام جوامع بشری، جوامع ولایی هستند و همه اصناف و گروه‌های اجتماعی علاوه بر این که دارای ولایت کلی هستند در درون خود هم دارای ولایت می‌باشند.

2. هرچند ممکن است در بعضی موارد، تنها یکی از جهات مطرح‌شده برای ولایت، در زمینه قرب و نزدیکی مقصود باشد، ولی چون معنای حقیقی این کلمه، قرب و نزدیکی است ممکن است در مواردی همه جهات مذکور یا بسیاری از آنها قصد شده باشد و ضرورتی ندارد که در همه جا تنها یکی از جهات مطرح شده، اراده شده باشد و ما نیز به دنبال تعیین آن جهت باشیم.

بدین ترتیب، اگر در موردی قرینه و دلیلی بر تعیین یکی از این جهات یا خارج شدن یکی از آنها داشته باشیم، از مدلول دلیل تبعیت می‌کنیم و گرنه هیچ اشکالی وجود کنت مولا فهدا علی مولا» کلمه «مولی» در بیش‌تر مصادیق مطرح‌شده برای آن، به کار رفته است.²

معنای اصطلاحی ولایت در قرآن کریم

1. شورا: 46.

2. لسان العرب، ج 15، ص 410.

قرآن کریم مهم‌ترین منبع موثق برای شناخت معانی لغات عرب و کاربردهای اسلامی آنها است و همه کتاب‌های لغت نیز در تعیین معانی لغات، به آیات آن استشهاد می‌کنند. از این رو، تحقیق درباره ولایت، در قرآن کریم نیز روشن‌کننده معنای آن خواهد بود. قرآن کریم ولایت را در چند مورد بیان و استعمال کرده است که در ادامه به این نکات جلب توجه می‌کنیم:

1. در قرآن کریم 233 بار مشتقات مختلف ماده «ولی» استعمال شده است. از این تعداد، 110 بار به صورت فعل (ماضی، مضارع، و امر) و 123 بار به صورت اسم در قرآن به کار رفته است. افعال قرآنی خانواده ولایت به جزء یک مورد ثلاثی مجرد،¹ همگی در قالب ثلاثی مزید (30 مورد از باب تفعیل و 79 مورد از باب تفاعل) استعمال شده اند. اما اسم‌های قرآنی خانواده ولایت جز یک مورد ثلاثی مزید (مولی)² همگی در قالب ثلاثی مجرد (صفت مشبیه، صفت افعال، مصدر، مصدر میمی، اسم فاعل) به کار رفته اند. خانواده ولایت از کلمات کثیرالاستعمال قرآنی محسوب می‌شوند. البته نیمی از این استمالات به معنای لغوی به کار رفته اند و به دور از اصطلاحات فنی عرفانی، کلامی و فقهی ولایت هستند.³

2. در کلی‌ترین تقسیم، ولایت در قرآن به دو قسم ولایت ایجابی و ولایت سلبی تقسیم می‌شود. مراد از ولایت ایجابی، ولایتی است که از سوی قرآن کریم خواسته شده آن را بپذیرند و از برکات دنیوی و اخروی آن بهره مند شوند. از آن سوی ولایت سلبی، ولایتی است که قرآن کریم به شدت از این نوع ولایت مذمت کرده، عدم پذیرش آن را از سوی پیروانش خواستار شده و چنین ولایتی را نقطه مقابل تدین و مسلمانی شمرده است.⁴

3. ولایت ایجابی در قرآن کریم از حیث اقسام صاحبان ولایت به سه قسم تقسیم می‌شود: ولایت الهی، ولایت ملکی (ولایت فرشتگان بر آدمیان)، و ولایت بشری.⁵

1. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ... توبه: 123.

2. وَلِكُلِّ وُجْهَةٍ هُوَ مَوْبُؤُهَُا. بقره: 148.

3. محسن کدیور، حکومت ولایتی، تهران: نشر نی، چاپ سوم، 1377. ص 60.

4. همان، ص 62.

5. همان، ص 62.

4. مهمترین ولایت ایجابی در قرآن کریم ولایت خداوند تعالی است. و خداوند تعالی صاحب دو گونه ولایت است: ولایت تکوینی یا حقیقی، ولایت تشریحی یا اعتباری.

الف : ولایت تکوینی: ولایت تکوینی به مفهوم ولایت در خلقت، عالم هستی و آفرینش است. ولایت و استقلال و اختیار رتق و فتق و تدبیر کاینات، و امر خلق و رزق میراندن و زنده کردن و إمساك و حفظ کرات و آسمان و زمین، و اداره شؤون وجودی عالم امکان و سازمان ممکنات، که مخصوص ذات بی زوال یگانه خداوند سبحان بوده،¹ و شریک و نظیری برای او نیست؛ و ادعای شرکت و اعتقاد به شرکت کسی با خدا، در هر یک از این امور، کفر و شرک است. و فقط خدا است که بر کاینات سلطنت و حکمرانی و فرمانروایی دارد و غیر از او کسی حاکم مطلق و سلطان نبوده و ملکوت هر چیز به دست او است؛² ملائکه و انبیا و مملوک و مخلوق و مطیع و منقاد و تسلیم اوامر او هستند.³ در برابر اراده تکوینی خداوند هیچ موجودی توان تخلف ندارد. بازگشت ولایت تکوینی به مسئله علت و معلول است. هر علتی بر معلول خود ولایت تکوینی دارد و هر معلولی محکوم علت خویش است. به همین دلیل در چنین حاکمیتی، عصیان و تخلف به دلیل وجود رابطه علی و معلولی ممکن نیست. در اینجا نظر علامه طباطبایی را در تفسیر المیزان را یاد آور می شویم که می فرماید:

« و قد ذکر الله سبحانه لنفسه من الولاية، الولاية التكوينية التي تصحح له التصرف في كل شيء و تدبیر أمر الخلق بما شاء، و كيف شاء قال تعالی: "أم اتخذوا من دونه أولياء فالله هو الولی:" الشوری: 9" و قال: "ما لكم من دونه من ولی و لا شفیع أ فلا تتذكرون:" السجده: 4" و قال: "أنت ولی فی الدنيا و الآخرة:" یوسف: 110" و قال: "فما له من ولی من بعده:" الشوری: 44" و فی معنی هذه الايات قوله: "و نحن أقرب إليه من حبل الوريد:" ق: 16، و قوله: "و اعلموا أن

1. كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ - الرحمن: ۲۹. و قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وُلِعُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ الْآيَةُ: المائدة / ۶۴. أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ - الاعراف: ۵۳. و هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ - آل عمران: ۶.

وإنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَاتَى تَوْفِكُونَ × فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ - الانعام: ۹۵.

2. لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا - الفرقان: 3.

3. وَ اللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ - الرعد: 15.

الله يحول بين المرء و قلبه: "الانفال: 24". و ربما لحق بهذا الباب ولايه النصره التي ذكرها لنفسه في قوله: "ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا و أن الكافرين لا مولى لهم": "سوره محمد - 11، و قوله: "فإن الله هو مولاة": "التحریم: 4"، و في معنى ذلك قوله: "و كان حقا علينا نصر المؤمنين": "الروم: 47".¹

آیاتی که اشاره به ولایت تکوینی خدای متعال دارد، و اینکه خدای متعال هر گونه تصرف در هر موجود و هر رقم تدبیر و به هر طوری که خود بخواهد برایش میسر و صحیح و روا است، مانند این آیات: (ام اتخذوا من دونه اولياء فالله هو الولی) و (ما لكم من دونه من ولی و لا شفیع افلا تتذكرون) و (انت ولی فی الدنيا و الاخره) و (فما له من ولی من بعده) و در همین معنا می فرماید: (و نحن اقرب الیه من حبل الوريد) و نیز می فرماید: (و اعملوا ان الله يحول بين المرء و قلبه و چه بسا آیات زیر را هم که راجع به ولایت به معنای نصرت است بتوان جزو همین آیات شمرد. چون نصرت مؤمنین هم خود یک رقم تصرف است، و آن آیات اینها است: (ذلک بان الله مولى الذين آمنوا و ان الكافرين لا مولى لهم) و: (فان الله هو مولاة) و این آیه: (و كان حقا علينا نصر المؤمنين).

ب: ولایت تشریعی: ولایت تشریعی مربوط به تشریح، قانون گذاری و امور اعتباری است. در ولایت تشریعی چون نظام اعتباری است - نه تکوینی - با ولایتی روبه رو هستیم که اعمال سلطه و تصرف، به موجب جعل و وضع صورت می گیرد؛ یعنی خداوند برای کسی یا فردی اعتبار ولایت یا حاکمیت می کند و مطابق این جعل حق دارد قانون وضع کند، دستور دهد و رهبری نماید. همه این امور به اعتباری است که خداوند برای آن فرد قرار داده است. در این نوع حاکمیت، امکان تخلف و عصیان و تمرد حتی نسبت به خداوند وجود دارد. به عنوان مثال، خداوند تشریعاً اراده کرده است که مردم ایمان داشته باشند ولی بسیاری از انسانها تن به این اراده خداوند نداده اند؛ خداوند در شریعت خود بسیاری از امور را جزء محرّمات دانسته است در حالی که گروهی از مردم نسبت به آنها عصیان می نمایند و بر این اساس خداوند ولی مومنین و

1. المیزان فی تفسیر القرآن، جلد 6 ص 12.

متقین است و دیگران از چنین ولایتی بی بهره اند. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»¹، «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»²، «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ»³، «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا»⁴.

5. در قرآن کریم سه قسم کاملاً متمایز بشری مطرح شده است: قسم اول. ولایت رسول اکرم (ص) و مومنی که در راه خدا انفاق می کند. قسم دوم ولایت اصناف خاص فقهی از قبیل اولیای دم، اولیلی صغار و اولیای ارث. قسم سوم. ولایت عامه مومنین و مومنات. ولایت در اقسام سه گانه بشریش با هم تفاوت جوهری دارد.⁵

6. قرآن کریم در آیات متعددی ولایت رسول اکرم (ص) بر مومنان را به رسمیت شناخته است. مراد از ولایت نبوی، ولایت تشریحی تبعی است یعنی ابلاغ وحی و تبیین تعلیم الهی، دعوت و تربیت امت، قضاوت در مرافعات و زعامت سیاسی مسلمانان.⁶ از جمله مستندات قرآنی عبارتند از آیات: «النبی اولی بالمومنین من انفسهم»⁷ «و انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا...»⁸ و...

7. قرآن کریم غیر از ولایت نبوی، تنها یک ولایت خاص بشری دیگر را پذیرفته است. قرآن کریم صاحب این ولایت را با صفت و اشاره مشخص کرده و به نامش تصریح نکرده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»⁹ روایات متعددی شان نزول آیه را حضرت علی (ع) تصریح کرده اند.¹⁰

8. ابعاد مختلف ولایت سلبی در آیات متعدد قرآن کریم مورد بحث قرار گرفته است.

1. بقره: 257.

2. آل عمران: 67.

3. جائیه: 19.

4. محمد: 11.

5. محسن کدیور، پیشین، ص 65.

6. المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه 31 فصلت، ج 17، ص 390.

7. احزاب: 6.

8. مائده: 55.

9. مائده: 55.

10. المیزان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص 14-25.

اول: آنان که ولایت خداوند را نپذیرفتند، گواهند به لحاظ نظری، کافرند به لحاظ عملی. «وَالظَّالِمُونَ مَا

لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»¹ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ...»² «وَمَنْ يَضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ»³

دوم: قرآن کریم، صاحبان ولایت منفی را با دو عنوان معرفی کرده است، شیطان و طاغوت. «إِنَّا جَعَلْنَا

الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»⁴ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»⁵

سوم: تقابل بین ولایت خداوند و ولایت شیطان تقابل سلب و ایجاب است. آن کس که تحت ولایت

خداوند نیست به حوزه ولایت شیطان وارد شده است.

چهارم: شیطان و اولیایش اگر چه بیرون از حوزه ولایت تشریحی الهی هستند، اما همچون همه مخلوقات

جهان تحت ولایت تکوینی خداوند هستند.

پنجم: کفار و ظالمین و گمراهان در دنیا و آخرت مولای حقیقی ندارند. «وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ»⁶ «وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»⁷ «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»⁸

ششم: از مضرات ولایت شیطانی، عذاب اخروی، خسران مبین، تزیین اعمال، ترسانیدن اولیاء، القای

مجادله است.⁹

هفتم: سلطه شیطان محدود به آنها است که از او تبعیت می کنند و ولایت او را می پذیرند. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ

عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»¹⁰

1. شوری: 8.

2. بقره: 257.

3. اسراء: 97.

4. اعراف: 27.

5. بقره: 257.

6. شوری: 8.

7. توبه: 74.

8. احزاب: 65.

9. محسن کدیور، پیشین، 77.

10. نحل: 100.

هشتم: گمراهان خود نیز بر یکدیگر ولایت دارند، این ولایت عمومی ظالمان و کافران، ولایت مودت و ولایت نصرت است. «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ»¹ «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»² «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»³

نهم: قرآن کریم از اینکه مومنین، غیر مومنین را به عنوان اولیاء بپذیرند به شدت نهی کرده است. «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»⁴

در این جا به برخی دیگر از دسته بندی های دو گانه و سه گانه که به اعتبارات مختلف در آیات الهی آمده است اشاره می کنیم.

تقسیمات ولایت به اعتبارات مختلف در قرآن کریم

۱ - تقسیم طولی ولایت به اعتبار والیان:

در سوره مائده و سوره نساء دو تقسیم ثلاثی از ولایت مطلوب قرآن آمده است که در یک مورد با هم اختلاف دارند که در جای خود یعنی در بحث از علت صوری ذیل عنوان حاکمیت سیاسی اولی الامر توضیح آن خواهد آمد. در آیه اول با امر به اطاعت، می فرماید: «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولوا الامر منكم»⁵ در این آیه سه ولایت: «ولایت...، ولایت الرسول و ولایت اولوا الامر» بیان شده است و در آیه دوم از راه حصر ولایت می فرماید: «انما وليكم... ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يتون الزكاة و هم راعون»⁶ در این آیه نیز به سه نوع ولایت «ولایت...، ولایت الرسول و ولایت مومنان (کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند)» اشاره شده است.

1. جائیه : 19.

2. اعراف : 27.

3. انفال : 73.

4. آل عمران: 28.

5. نساء: 54.

6. نساء: 59.

اما در مورد ولایت منفی ابتدا «ولایت شیطان» قرار دارد «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»¹ و در طول آن «ولایت طاغوت» «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ...»² و «ولایت کفار و ظالمان» - گمراهان به لحاظ نظری و اعتقادی، کافرند و به لحاظ عملی، ظالم - «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»³، «وَأَنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...»⁴ و «ولایت یهود» و «ولایت نصارا» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»⁵ مطرح شده است.

لازم به ذکر است در برخی از آیات با توجه به مبنای «پیروی از ولایت» تمام انسان ها به دو گروه عمده «اولیاء الله» و «اولیاء الشیطان» تقسیم شده اند که در آیات مختلف به جای «الله» و «شیطان» گاهی «اولیاء» به مراتب بعدی والیان که در بالا اشاره شد، نسبت داده شده است. همان طوری که در آیه الکرسی در سوره بقره به جای اولیای شیطان به اولیای طاغوت تعبیر می کند: «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»⁶ خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می کند، و (اما) کسانی که کفر ورزیدند، اولیای آنان طاغوت است، (که) آنان را از نور به تاریکی می کشاند.

2- تقسیم ولایت به اعتبار غایت ولایت:

در برخی از آیات قرآن رابطه «ولایت» با غایت «هدایت و ضلالت» به روشنی بیان شده است و این ها با دو اصطلاح رفتاری «اطاعت» و «تبعیت» رابطه مستقیم دارند. «ومن يضل الله فما له من ولي من بعده»⁷ «فريقا هدى و فريقا حق عليهم الضلالة انهم اتخذوا الشياطين اولياء من دون الله»⁸ جمعی را هدایت کرده؛ و جمعی (که شایستگی نداشته اند) گمراهی بر آن ها مسلم شده است. آن ها (کسانی هستند که) شیطان ها را به جای

1. اعراف: 27.

2. بقره: 257.

3. انفال: 73.

4. جائیه: 19.

5. مائده: 51.

6. بقره: ۲۵۷.

7. شوری: ۴۴.

8. اعراف: ۳۰.

خداوند، اولیای خود انتخاب کردند؛ و گمان می کنند که هدایت یافته اند. «ان عبادی لیس لك علیهم سلطان الا من اتبعك من الغاوین»¹ در این جا بحث از تبعیت شیطان مطرح شده است.

3 - تقسیم ولایت به اعتبار جبهه بندی:

در سوره مائده می خوانیم: «و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون»² یعنی قرآن با انحصار ولایت در سه گروه می فرماید: کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند پیروزند، زیرا حزب خدا و جمعیت خدا پیروز است. این آیه به روشنی ولایت پذیری، را به مفهوم حضور در جبهه و جمعیتی که خداوند آنان را «حزب ا...» نامیده است، تعبیر می کند. قرار گرفتن صفت «حزب ا...» بعد از آیه ولایت، این پیام را به همراه دارد که معنای ولایت خدا و رسول خدا و مومنان خاص، یعنی فرماندهی جبهه، و رهبری جمعیت این سوی جبهه و سرپرستی حزب خدا در تقابل با حزب شیطان است. و در جبهه مقابل هم می فرماید: «استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله اولئك حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون»³ شیطان (دل) آنان را سخت احاطه کرده است و فکر و ذکر خدا را به کلی از یادشان برد. آن ها حزب شیطان اند. آگاه باشید که حزب شیطان زیانکارانند. از این دسته بندی و تقابل و جبهه بندی روشن می شود که مسئله ولایت در همه سطوح آن از نظر قرآن بسیار مهم تلقی می شود. جنبه فاعلی و غایی ولایت در جوامع انسانی نمود بیشتری دارند و جبهه بندی های اعتقادی و سیاسی بین پیروان دو صف مقابل هم ناشی از آن دو است و به همین دلیل مسئله ولایت نزد ما شیعیان این اندازه اهمیت یافته است.

در یک جمع بندی می توانیم بگوییم با توجه به وجوه گوناگونی که برای کلمه «ولایت» در قرآن کریم بیان شد و نیز معنای تسلط بر امور که از موارد آن، استظهار کردیم، این واژه در غیر از مواردی که در ولایت تکوینی به کار رفته است، دو جامعه را برای ما تصویر می کند: جامعه ای که افراد آن را مؤمنان تشکیل می دهند و جامعه ای که متعلق به کافران، مشرکان و منافقان است و هر دو گروه، والیانی دارند که آنان را به سوی هدفشان هدایت و در امورشان تصرف می کنند. جامعه کافران، اولیای متعددی دارد و لذا متشتت

1 . حجر: ۴۲.

2 . مائده: ۵۵.

3 . مجادله: ۱۹.

و پراکنده است «اولیاءهم الطاغوت» و جامعه مؤمنان منسجم و دارای یک والی است «اللّه ولی الذین آمنوا...» که او ولایت خویش را به افرادی مانند پیامبر (ص) که ولایتشان در طول ولایت او است، تفویض کرده است «انما ولیکم الله و رسوله...». علاوه بر این، در این دو جامعه، افراد در حد خاصی بر یکدیگر ولایت دارند؛ ولی رابطه ولایی دو جامعه باید به گونه‌ای باشد که کافران هیچ حق تصرف و تسلطی بر مؤمنان نداشته باشند؛ همان طور که در آیات دیگر نیز این مسأله، به گونه‌ای دیگر بیان شده است: «حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»¹

2. امامت

الف. امامت در لغت

واژه «امامت» را از ابعاد گوناگون می‌توان تجزیه و تحلیل کرد. واژه «امامت» در لغت به معنای رهبری و پیشوایی، و «امام» به معنای مقتدا و پیشواست، خواه انسان باشد، یا چیز دیگر، چنان که ابن فارس گفته است: «امام، کسی است که در کارها به او اقتدا می‌شود، و پیامبر - صلی الله علیه و آله - امام ائمه، و خلیفه، امام رعیت، و قرآن، امام مسلمان است».²

ب. امامت در اصطلاح

اما در اصطلاح علم کلام، امامت عبارت است از: «ریاست همگانی و فراگیر بر جامعه اسلامی در همه امور دینی و دنیوی». و ذکر کلمه «دنیوی» برای تاکید بر وسعت قلمرو امامت است، و گرنه تدبیر امور دنیوی جامعه اسلامی، جزئی از دین اسلام است. و به معنی مخصوص آن در بحث‌های کلامی، متکلمان شیعه و اهل سنت،³ امام را شخصیتی می‌دانند که به نیابت از پیامبر (ص) ریاست دین و دنیای مسلمانان را برعهده

1. توبه: 29.

2. مقایس اللغه، ج 1، ص 28.

3. متکلمان اسلامی برای امامت تعاریف مختلفی ذکر کرده‌اند، و غالباً امامت را «ریاست و رهبری عمومی جامعه در زمینه امور دینی و دنیوی» دانسته‌اند، نمونه‌هایی از این تعاریف را یادآور می‌شویم:

الف: امامت، رهبری عمومی دینی است که در برگیرنده ترغیب مردم به آن چه مایه حفظ مصالح دینی و دنیوی آن‌ها، و بازداشتن آنان از آن چه مایه زیان آن‌ها است، می‌باشد. (خواجه نصیرالدین طوسی، قواعد العقاید، بی جا، 1303. ص 108).

ب: امامت، رهبری و بلاصالحه در امور دین است. (سدیدالدین حمصی رازی در کتاب المنقذ من التقليد، ج 2، ص 236).

دارد و به حفظ دین و دنیای آنان می‌پردازد. از دیدگاه شیعه، چنین ریاستی هنگامی مشروع خواهد بود که از طرف خدای متعال باشد، و کسی که اصلاً (و نه به عنوان نیابت) دارای چنین مقامی باشد معصوم از خطا در بیان احکام و معارف اسلامی و یز مصون از گناهان خواهد بود.

در واقع، امام معصوم همه منصب های پیامبر اکرم (ص) به جز نبوت و رسالت را دارد و هم سخنان او در تبیین حقایق و قوانین و معارف اسلام، حجت است و هم فرمانهای وی در امور مختلف حکومتی، واجب الطاعه می باشد.

بدین ترتیب، اختلاف شیعه و سنی در موضوع امامت، در سه مساله ظاهر می شود: نخست آنکه امام باید از طرف خدای متعال، نصب شود. دوم آنکه باید دارای علم خدادادی و مصون از خطا باشد. سوم آنکه باید معصوم از گناه باشد. البته معصوم بودن، مساوی با امامت نیست.

امامت در قرآن کریم

قرآن کریم در چند آیه، واژه «امام» را به صورت مفرد، و در چند آیه، به صورت جمع به کار برده است. امامت در قرآن به همان معنای لغوی آن یعنی پیشوایی، مقتدایی و رهبری است. در قرآن دوازده آیه وجود دارد که در آنها کلمه ی «امام» و «ائمه» به کار رفته و صحبت از «امامت» شده است. مصادیق و موارد

ج: امامت، جانشینی پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در برپاداشتن دین است به گونه‌ای که پیروی او بر همه امت واجب است. (قاضی عضدالدین ایجی اشعری، شرح مواقف، قم: شریف رضی، 1415ق.، ج 8، ص 344).

د: امامت، رهبری عمومی در امر دین و دنیا به عنوان جانشینی پیامبر - صلی الله علیه و آله - است. (سعدالدین تفتازانی اشعری، شرح مقاصد، قم: شریف رضی، 1409ق. ج 5، ص 232).

توضیحات

1. مقصود از قید «بالاصاله» در تعریف دوم، احتراز از رهبری به نیابت از امام است، مانند نواب خاصه و عامه امام عصر (عج).
2. مقصود از «امور دینی» در دو تعریف اول و دوم این نیست که وظیفه امام منحصر در اداره امور دینی مردم است، و هیچ‌گونه مسؤولیتی نسبت به امور دنیوی ندارد، بلکه مراد این است که امور دنیوی، منهای جنبه‌های اخلاقی و دینی آنها، از شؤون امامت نیست. مثلاً قضاوت در این‌که کدام اثر هنری برجسته‌ترین آثار هنری است، از وظایف ویژه امام به شمار نمی‌رود، هر چند امام می‌تواند واجد چنین مهارت علمی باشد، و احیاناً برجسته‌ترین هنرمند را نیز معرفی کند، ولی این کار را به عنوان یک صاحب نظر و هنرشناس انجام می‌دهد، نه به عنوان امام. (ر.ک: کلام سدیدالدین حمصی است، پیشین، ج 2، ص 236-238).
3. وجه این‌که در تعاریف علمای اهل سنت بر مسئله خلافت و جانشینی پیامبر - صلی الله علیه و آله - تأکید شده، و در تعاریف علمای شیعه قید «بالاصاله» آمده، این است که علمای شیعه در عین این‌که امام را خلیفه و جانشین پیامبر می‌دانند، او را خلیفه الهی و منصوب از جانب خداوند می‌دانند، ولی علمای اهل سنت امام را برگزیده از جانب مردم به عنوان جانشینی پیامبر - صلی الله علیه و آله - می‌دانند، نه خلیفه خداوند.

استعمال امام در این آیات مختلف است: امام در هشت مورد بر انسان، در دو مورد بر کتاب، در یک مورد بر لوح محفوظ و در یک آیه بر راه و جاده اطلاق شده است. مورد بحث ما، امامت در جامعه ی بشری است. بنابراین دو گروه از آیات امامت مد نظر است: یکی «آیات امامان نور» که درباره ی امامت پیشوایان صالح و الهی گفت و گو می کنند و دیگری «آیات امامان نار» که درباره امامت پیشوایان کفر و ضلالت سخن می گویند.

این واژه، هم درباره پیامبران و علما به کار رفته است و هم درباره فرعون و دیگر سردمداران جوامعی که شیوه کفر را پیشه کرده اند. حضرت ابراهیم(ع) پس از این که از آزمایش های الهی موفق بیرون آمد، به مقام امامت منصوب شد. او این مقام و رتبه را برای فرزندانش نیز طلب کرد و خداوند به او پاسخ داد که این مقام در دست ظالمان قرار نمی گیرد: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»¹ «ائمه کفر» و «ائمه ای که به سوی آتش دعوت می کنند» تعبیراتی اند که قرآن کریم درباره رهبران جوامع کفر پیشه به کار می برد و فرعون را شخصی معرفی می کند که مردم تابع خویش را در روز قیامت به سوی آتش راهنمایی می کند: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»² «إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئس الأورد المورود»³ البته نکاتی لازم به ذکر است که صاحب تفسیر المیزان در ذیل تفسیر آیه «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...» چنین می نویسد:⁴ «آنچه از آیات مختلف قرآن در این زمینه استفاده می شود این است که هر کجا نامی از امامت برده شده است هدایت هم به عنوان تفسیر به دنبال آن ذکر گردیده است مثلاً در داستان ابراهیم فرماید: «و وهبنا له اسحق و يعقوب نافلة و كلاجعلنا صالحين، و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا.»⁵ «و ما به ابراهیم اسحق را و یعقوب را (که فرزند اسحق بود) بخشیدیم و همه آنها را از نیکان و شایستگان قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که بامر ما مردم را هدایت نمایند». و در جای

1. بقره: 124.

2. قصص: 41.

3. هود: 97 و 98.

4. المیزان فی تفسیر القرآن، جلد 2، ص 96-93.

5. انبیاء: 72 و 73.

دیگر فرماید: «و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا باياتنا يوقنون».¹ «و از آنها (بنی اسرائیل) امامانی قرار دادیم که بفرمان ما هدایت می کردند چون (بسختی های ناشی از نا فرمانی قوم) صبر کردند و بایات (معجزات) ما یقین داشتند.»

به طوری که ملاحظه می شود در این موارد (هدایت) به عنوان توضیح بعد از امامت ذکر شده و سپس آن را مقید بامر کرده و فرموده است «یهدون بامرنا» یعنی پیشوایان که به امر ما هدایت می کنند و از این جا معلوم می شود که مقام امامت مقام هدایت مخصوصی است که عبارت از هدایت به امر خدا بوده و یک نوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که توأم با هدایت می باشد و منظور از هدایت در این جا ایصال به مطلوب یعنی رسانیدن به مقصد است نه تنها راهنمایی و ارائه طریق که کار پیغمبران و رسولان بلکه عموم مؤمنانی است که از راه موعظه و نصیحت مردم را بسوی خدا دعوت می کنند.²

به موضوع دیگری که باید توجه نمود این است که خداوند دلیل اعطاء مقام امامت را چنین بیان کرده است «لما صبروا و كانوا باياتنا يوقنون». چون صبر کردند و بآیات ما یقین داشتند) بنا بر این، علت اعطاء آن صبر در راه خدا آنهم صبر مطلق که شامل تمام امتحانات و دارا بودن مقام یقین (پیش از صبر) است چنانکه در باره ابراهیم فرماید: «و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و الارض و ليكون من الموقنين».³ یعنی و بدین گونه ملکوت آسمانها و زمین را بابراهیم نشان می دهیم تا از اهل یقین گردد. پس امام باید دارای مقام یقین بوده و عالم ملکوت بر او مکشوف باشد. همچنین کسی میتواند مقام با عظمت امامت را دارا شود که ذاتا سعادت مند بوده باشد زیرا اگر ذاتا سعادت مند نباشد و در بعضی اوقات ظلم و شقاوت از او سر بزنند در این

1. سجده: 24.

2. در اینجا کلمه هدایت دو نوع قید شده که یکی ایصال بمطلوب و دیگری راهنمایی و ارائه طریق می باشد برای توضیح مطلب گوئیم که اگر کسی در کوچه و خیابانی آدرس محلی را از دیگری بیبرد و آن شخص فقط راه هائی را که به محل مزبور می رسد به شخص اولی بگوید آنرا راهنمایی و ارائه طریق گویند و اما چنانچه خود به همراه شخص اولی براه افتد و او را بمحل مزبور برساند آنرا ایصال بمطلوب گویند هدایت پیغمبران از نوع اول (ارائه طریق) و هدایت امام از نوع دوم (ایصال به مطلوب) و این هدایت به طور اجبار نیست بلکه با حفظ اصل اختیار و داشتن شایستگی نفوس است همچنان که آفتاب و باران در زمین های قابل و شایسته موجب روئیدن گیاه می باشند.

3. انعام: 75.

صورت صلاحیت احراز چنین مقامی را نداشته و خود محتاج به هدایت دیگری خواهد بود و این معنی با مقام هدایت سازشی ندارد.

بدین ترتیب، قرآن کریم، امام را رهبر یک جامعه کوچک یا بزرگ می‌داند که به تدبیر امور مردم آن جامعه می‌پردازد و مردم نیز از او تبعیت می‌کنند. خداوند بدین علت فرعون را امام جامعه خویش می‌داند که او فرمان می‌داد و مردم از دستوره‌های او پیروی می‌کردند. امامان بر حق و منصوب از سوی خداوند نیز کار هدایت را در همه جوانب آن بر عهده داشتند. در روایات نیز شأن امام با تبعیت مردم پیوند خورده است و این در حقیقت، همان معنای لغوی امام است. در پایان این بحث، بیان دو نکته ضروری است:

نکته اول، این که کاربرد لفظ «امام» درباره امام منصوب، که نتواند بالفعل رهبری همه جامعه را بر عهده بگیرد، با معنای لغوی امامت منافاتی ندارد؛ زیرا در این شکل از امامت، شأن رهبری از سوی خداوند، برای چنین امامی قرار داده شده است و بر مردم نیز لازم است از او پیروی کنند، هر چند در عمل، چنین امری صورت نپذیرد. از سوی دیگر تبعیت گروهی از مردم نیز در این که آنان حتی به صورت بالفعل امام و رهبر باشند، کافی است.

نکته دوم، شأن خاص امامت در قرآن کریم است که خداوند به حضرت ابراهیم(ع) فرمود که این مقام به ظالمان نمی‌رسد. این مطلب با کاربرد لفظ «امام» در قرآن کریم، در معنای لغوی منافاتی ندارد؛ زیرا در کاربرد الفاظ در یک دیدگاه خاص، بسیار شایع است که لفظی را در معنای لغوی آن، که معهود بین مردم است، به کار می‌برند؛ ولی برای مورد صحیح و پذیرفته آن، شرایطی قرار می‌دهند تا این مصداق از دیگر مصداقی مشخص شود. قرآن کریم نیز درباره لفظ «امام» و بیش تر الفاظ، همین شیوه را در پیش گرفته است.

3. حکم

معنای لغوی حکم

در مفردات راغب آمده است: اصل «حکم» منع برای اصلاح است... «حکم به چیزی» به معنای آن است که قضاوت کنی این گونه است یا نه؟ چه موجب الزام دیگری بشود یا نه، خداوند فرموده است: هنگامی که بین مردم حکم می‌کنید با عدالت حکم کنید... و گفته می‌شود «حاکم» و «حکام» به کسی یا کسانی که بین

مردم حکم می کنند.¹ در نهاییه ابن اثیر آمده است: در اسامی خداوند حکم و حکیم که هر دو به معنای حاکم است که همان قاضی است.²

مفهوم حکم در اصطلاح قرآن

در قرآن کریم در آیات متعددی این واژه استعمال شده است. «حکم»؛ برخی از کاربردهایش در قرآن، دقیقاً به معنای «برترین اقتدار سیاسی و قانونی» است که با مشتقاتش 212 بار و به تنهایی 25 مرتبه در قرآن آمده است. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»³ «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لِمَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ»⁴ و... و در برخی آیات مانند آیات ذکر شده، حکم تکوینی خداوند متعال را ثابت می نماید، چرا که ریشه حکم، با نوعی تاثیر گذاری همراه است و چون موثر حقیقی عالم خداوند است حکم نیز از آن اوست و کسی نم تواند در پس حکم او، حکمی آورد. اما آنچه مورد توجه بیش تر این مقال است حکم تشریحی است که با مشروعیت فرمانروایی و ولایت سازگار است. در این عرصه نیز تنها حاکم بالذات و حقیقی اوست: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»⁵ در این آیه با توجه به تفریع امر الهی بر حصر حکم در خدا، روشن است که حکم تشریحی مراد است و روشن می شود که حکم در مفهومی اعم از قضاوت استعمال شده است.⁶

تقسیمات حکم در قرآن

در قرآن کریم حکم، به چهار معنا آمده است که در ذیل به آنها می پردازیم.⁷

1. **حکم تکوینی:** بعضی از آیات به حکم تکوینی خداوند اشاره دارد مانند: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ

يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»¹ قوانین حاکم بر عالم تکوین نیز قضاء تکوینی و حکم تکوینی ربوبی است.

1. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، ص 126.

2. ابن اثیر، النهایه فی غریب الحیث و الاثر، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم، بی تا، ج 1، ص 418.

3. انعام: 57.

4. رعد: 41.

5. یوسف: 40.

6. مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، نگارش محمد سهرابی، قم: مرکز انتشارات موسسه پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول، 1377، ص 121.

7. کاظم قاضی زاده، سیاست و حکومت در قرآن، قم: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، 1384، ص 104-107.

2. **حکم به معنای قضاوت:** هنگامی که حکم به پیامبران استناد داده می شود به معنای قضاوت آمده است که منصب الهی است که خدا به آنها داده است.
3. **حکم به معنای فرمانروایی و اداره جامعه:** در مفهوم اعم از حکم حکومتی، این معنا به در فرمانروایی به کار می رود و در یک مفهوم آن چه نسبت به پیامبر اکرم (ص) و امامان (ع) چنین مفهوم گسترده‌ای است.
4. **حکم به معنای وضع قوانین:** در حقیقت این معنا از حکم، مصداق بارز قضاء الهی است. علامه طباطبایی می فرماید: «اگر حکم در تکوین به خدا نسبت داده شود قضاء تکوینی و اگر در تشریح باشد به معنای تقنین و حکم مولوی است».
- در یک جمع بندی از توضیحات در ارتباط با واژه حکم، به این مطلب می رسیم مفهوم اول مخصوص خداوند است و مستقیماً از سوی خداوند محقق می شود و هر سه معنای دیگر یعنی به معنای قضاوت، فرمانروایی و اداره جامعه و وضع قوانین بالعرض به خداوند منسوب است و غالباً حکم تشریحی در این معنا به کار برده می شود.

4. سلطان

معنای لغوی

در لسان العرب آمده است سلطان در قرآن به معنای حجت و دلیل است و قول خداوند متعال که می فرماید: «هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ مَعْنَاهُ ذَهَبَ عَنِّي حِجَّتُهُ وَالسُّلْطَانُ الْحِجَّةُ وَلِذَلِكَ قِيلَ لِلْأَمْرَاءِ سُلْطَانِينَ لِأَنَّهُمْ الَّذِينَ تَقَامُ بِهِمُ الْحِجَّةُ وَالْحُقُوقُ وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ أَيْ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ حِجَّةٍ كَمَا قَالَ إِنَّ عِبَادِي لِيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»² علامه طباطبایی می فرماید: کلمه: (سلطان) به معنای حجت و برهان است کلمه (برهان) به معنای سلطان است، و هر جا اطلاق شود مقصود از آن سببی است که یقین آور باشد، چون در این صورت برهان بر قلب آدمی سلطنت دارد، مثلاً اگر معجزه را برهان می نامند و قرآن کریم می فرماید: «فَذَانِكَ بَرَهَانَانِ

1. یس: 82.

2. لسان العرب، ج 7، ص 320.

من ربك الى فرعون و ملاء» و یا می فرماید: «یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم» برای اینست که معجزه یقین آور است، و اگر دلیل و حجت را هم برهان نامیده و می فرماید: «ءاله مع الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» باز برای این است که دلیل، حجت یقینی است، که حق را روشن ساخته و بر دلها حاکم می شود، و جای تردیدی باقی نمی گذارد.¹

معنای سلطان در اصطلاح قرآن

در قرآن کریم «سلطان» به معنای حجت و دلیل و تسلط و غلبه است.²

1. به معنای حجت و دلیل: «قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»³ در این آیه سلطان به معنای حجت و دلیل است.
2. به معنای تسلط و غلبه: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»⁴ در این آیه به معنای تسلط است البته در اینجا و در برخی از آیات دیگر⁵ به معنای تسلط شیطان آمده است. اینکه مراد از تسلط شیطان این باشد که بتواند مردم را به گناه مجبور کند. به تصریح آیه، شیطان چنین قدرتی ندارد و قدرت شیطان همان وسوسه و دعوت صرف است که در صورت اهمیت ندادن منکوب خواهد شد. از این کلام و آیات دیگر روشن می شود که قدرت او یک جانبه است و در صورت قبول مردم، موثر می شود. «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ × وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ»⁶

1. الميزان في تفسير القرآن، جلد 11، ص 69.

2. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سیزدهم، 1381. ج 3، ص 290.

3. یونس: 68.

4. حجر: 42.

5. ابراهیم: 22.

6. سبأ: 20 و 21.

3. به معنای معجزه: سلطان گاهی در معجزه به کار رفته است به عنوان آن که سبب تسلط است. مانند: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ»¹ «قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»²

البته در یک جمع بندی در ارتباط با واژه سلطان، ناگفته نماند سلطان در قرآن فقط به دو معنای دلیل و تسلط آمده است و در معنای شاه و خلیفه و والی و فرمانده به کار نرفته است. جوهری تصریح می کند که آن در این معنی جمع بسته نمی شود زیرا مجرای مصدر است. اطلاق آن بر حکومت و خلیفه و فرمانده باعتبار تسلطی است که آنها دارند.

مفهوم «حاکمیت» در قرآن کریم

اسلام، هم به حکم هماهنگی با سرشت انسان، که مایل به «حیات اجتماعی» است و هم به عنوان آیینی جامع و فراگیر، به موضوع «حاکمیت» یا «اقتدار برتر» به طور اساسی و تعیین کننده در ضمن «تعالیم الهی» خود پرداخته است،³ به گونه ای که مسئله ی «ولایت»،⁴ که دربردارنده ی «حاکمیت حقیقی و اقتدار اصیل»

1. مومنون:45.

2. اعراف:71.

3. برخی از واژه ها، که در متون دینی به نوعی بیانگر مفهوم حاکمیت هستند، عبارتند از:

1. «حکم»: برخی از کاربردهایش در قرآن، دقیقاً به معنای «برترین اقتدار سیاسی و قانونی» است که با مشتقاتش 212 بار و به تنهایی 25 مرتبه در قرآن آمده است.

2. «ملک»: سوره شصت و هفتم قرآن به همین نام است و کاربرد این واژه در اولین آیه اش به مفهوم «حاکمیت و فرمانروایی» است. این واژه به تنهایی 48 بار و با ترکیباتش 27 مرتبه در قرآن آمده است که 14 مورد آن «ملک» به معنای حاکم و فرمانروای برتر است.

3. «ملکوت»: بیانگر بالاترین اقتدار ممکن است و چون فقط به خدا نسبت داده شده، ظاهراً می تواند بیانگر حاکمیت مطلق تکوینی باشد و در قرآن 4 بار ذکر شده است. 4. «رب»: ربوبیت دارای سه بعد «الوهیت و حاکمیت و مالکیت» است و در برابر «عبودیت» به کار می رود. یکی از اهداف اساسی انبیا دعوت مردم به ربوبیت خداست؛ زیرا با آن (حاکمیت مطلق الهی) جلوه گر می شود و حاکمیت دیگر طواغیت باطل می گردد. این واژه با مشتقاتش 980 مرتبه در قرآن آمده است. 5. «ولایت»: بیانگر اقتدار برتر و صاحب اختیار بودن است؛ چرا که هر حاکم و سرپرستی را که نسبت به کسی یا چیزی اقتدار و سلطه دارد، ولی، اولی و مولی گویند. (ر.ک. محمدحسین جمشیدی، اندیشه سیاسی شهید رابع امام سید محمدباقر صدر، تهران، مؤسسه ی چاپ و انتشارات، 1377، ص 156).

4. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می فرماید: «آنچه از معانی «ولایت» در موارد استعمالش به دست می آید این است که ولایت یک نحوه قربی است که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می شود... رسول الله صلی الله علیه و آله ولی مؤمنین

در دیدگاه مکتب اسلام است، در روایات متعددی رکن و اساس دین معرفی شده: «بنی الاسلام علی خمس:

علی الصلاة و الزکاه و الصوم و الحج و الولاية، و لم یناد بشیء کما نودی بالولاية».¹

امر بنیادین حاکمیت و ولایت به نحو مطلق و بالذات، تحت قدرت لایزال و بی انتهای خداوندی است؛ زیرا او مالک حقیقی و حاکم مقتدر بر جهان است: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»² برکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست و او بر هر چیز تواناست. هیچ موجودی، از ذرات بی مقدار و بی جان گرفته تا پیچیده ترین پدیده های جاندار عالم آفرینش، از حوزه ی قدرت و قلمرو نفوذ علم الهی بیرون نیست: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»³ و به اندازه ی سنگینی ذره ای در آسمان ها و زمین از علم او دور نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگ تر، مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است. راه یابی همه ی اجزای هستی به سوی کمالات شایسته ی خویش تحت اراده و ربوبیت خالق یکتای آفرینش است: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»⁴ گفت: «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه ی آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است». «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا»⁵ «هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او بر آن تسلط دارد». چنین بینشی در واقع، نتیجه ی منطقی و لازمه ی اجتناب ناپذیر «جهان بینی توحیدی» در اسلام است.

این نوع ولایت و حاکمیت مطلق و بالذات خداوند بر جهان آفرینش، «تکوینی» است که براساس آن، سنت الهی بر این استوار است که انسان بر سرنوشت خویش حاکمیت داشته باشد؛ به این معنا که قادر باشد

است؛ چون دارای منصبی است از سوی پروردگار، و آن این است که در بین مؤمنین، حکومت و له و علیه آنها قضاوت می نماید و نیز حکامی که آن جناب و یا جانشین او برای شهرها معلوم می کنند، زیرا آنها نیز دارای این ولایت هستند که در بین مردم تا حدود اختیاراتشان حکومت کنند» (ر.ک. سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، 1393 ق، ج 6، ص 12 و 13).

1. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران: مکتبه الصدوق، ط، الثانیه، 1418. ج 2، ص 18، ح 1.

2. ملک: 1.

3. سبأ: 3.

4. طه: 50.

5. هود: 56.

هر نوع مسیری را در زندگی خویش انتخاب کند. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»¹ «ما راه را بر او نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس». «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»² «بر عهده خداست که راه راست را به شما نشان دهد». البته برخی از راه هایی که در پیش رویتان است و شما می پیمایید، کج راهه اند و خدا ضمانت نکرده که هر جا شما می روید حتما به مقصد برسید، گرچه اگر خدا می خواست، به گونه ای شما را راهنمایی و مجبور می کرد که در راه راست حرکت کنید و حتما هم به منزل برسید، ولی خدا چنین چیزی اراده نکرده، بلکه اراده نموده است که خودتان اختیار داشته باشید و مسئول سرنوشت خویش باشید. و مسئولیت اعمال سرنوشت ساز خویش را خود برعهده گیرد. «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»³ بگو: این حق است از سوی پروردگارتان؛ هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر گردد. «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»⁴ انسان هر کار نیکی را انجام دهد برای خود انجام داده است، و هر کار بدی کند به زیان خود کرده است.

از این رو، در اسلام، حاکمیت انسان ها بر سرنوشت خویش تکویناً به رسمیت شناخته می شود⁵ و این حاکم بودن انسان ها، بر سرنوشت خویش و آزاد بودنشان در اعمال اراده و انتخاب های خود، به این معناست که در روابط بین انسان ها، کسی از جانب خود و بالذات حق تعیین تکلیف و امر و نهی به دیگران و در نهایت، حق حاکمیت و تحمیل اراده و خواست خود بر جامعه انسانی را ندارد.⁶ بلکه از دیدگاه اسلام،

1. انسان: 3

2. نحل: 9

3. کهف: 29

4. بقره: 286

5. البته باید توجه نمود که براساس اصل قرآنی (المؤمنون بعضهم اولیاء بعض) (توبه: 71)، انسان ها نسبت به همدیگر، مسئولیت دارند و در انتخاب و تعیین سرنوشت خویش باید متعهدانه عمل کنند و نسبت به سرنوشت دیگران همچون اعضای پیکری واحد، بی تفاوت نباشند.

6. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «یا ایها الناس ان آدم لم یلد عبدا ولا أمة و ان الناس کلهم احرار» (محمدی ری شهری، محمد، موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم: دارالحدیث، 1421. ج 4، ص 231) و در خطاب به فرزند بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام به این مهم گوشزد می نماید که «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا» (نهج البلاغه، ن 38) شیخ انصاری در کتاب البیع ص 155، به این مطلب به عنوان «اصل اولی» اشاره کرده، می فرماید: «مقتضی الاصل عدم ثبوت الولاية لاحد بشیء» و ملا احمد نراقی در عوائد الایام در تشریح مسئله ی «ولایت» بر انسان ها می نویسد: «اعلم، أن الولاية من جانب الله سبحانه علی عباده ثابتة لرسوله و أوصیائه المعصومین علیهم السلام و هم سلاطین الانام و هم الملوک و الولاة و الحکام و بیدهم أزمه الأمور

فرجام نیک و بد هر قوم و هر ملتی محصول اراده و انتخاب آزاد خودشان است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»¹ اما نکته آن است که تشریحاً باید به سمت خیر بروند نه شرور. لذا خود مسئول کرده ها و اعمالشان هستند.

بنابراین، انسان عاقل موحد با علم به اینکه چنین هدف والایی در پرتو احاطه ی کامل بر ویژگی های روحی و جسمی و خصوصیات فردی و جمعی انسان و اطلاع از نتایج نیک و بد اعمال اختیاری و نیز آگاهی از نحوه تأثیر روابط انسان با خدا و خود و همنوعان و طبیعت در نیل به سعادت جاودانه قابل تحصیل است، در مقام «تشریح و قانون گذاری» و در نهایت، انسجام و نظام بخشی به جامعه سیاسی مطلوب، اراده حق تعالی را حاکم می داند و حاکمیت خویش را براساس ولایت و حاکمیت تشریحی خداوند اعمال می دارد.

آموزه های دین نیز همین الزام عقلی را با دستور به اطاعت از فرامین الهی تأکید می کنند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»² ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خوانند که شما را حیات می بخشد. «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»³ کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، به دستگیره ی محکمی چنگ زده است. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»⁴ هیچ زن و مرد با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم می دانند اختیاری [در برابر فرمان خدا] داشته باشد. همان گونه که به کار بستن راهنمایی های فرستادگان ویژه خداوند مورد تصریح قرار گرفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»⁵ ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر [اوصیای پیامبر] را. «

و سائر الناس رعایاهم و المولی علیهم، و اما غیر الرسول و اوصیائه فلاشک أن الاصل عدم ثبوت ولایه أحد علی أحد الا من ولاء الله سبحانه أو رسوله أو أحد اوصیائه علی أحد فی أمر و حیثینذ فیکون هو ولیا علی من ولاء فیما ولاء فیہ.» (ملا احمد نراقی، عوائد الايام، ص 529).

1. رعد: 11.

2. انفال: 24.

3. لقمان: 22.

4. احزاب: 36.

5. نساء: 59.

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»¹ آنچه را رسول خدا برای شما آورده است بگیرید [و اجرا کنید] و از آنچه نهی کرده است خودداری نمایید. «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»² پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامنشان را بگیرد یا عذابی دردناک به آنها برسد.

از این رو، آحاد امت اسلامی بنا به الزام عقلی و تأکید دین، تمام ارکان حیات اجتماعی و سیاسی خویش را بر اساس «حاکمیت و ولایت تشریحی الهی» استحکام می بخشند و روشن است که این ولایت خاص الهی مستقیماً از جانب خداوند بدین گونه نخواهد بود که خود جامه انسانی بپوشد و به اعمال آن پردازد، بلکه از طریق انسان هایی که تحت تربیت خاص الهی به مقام «قرب» بار یافته و «امین دین» محسوب می شوند، اعمال و اجرا می شود.

حال با توجه به مراتب و ماهیت حاکمیت در قرآن کریم، می توان ویژگی های چنین حاکمیتی را به قرار ذیل برشمرد:

ویژگی های حاکمیت در قرآن کریم

1. برآمده از قدرت فائق و علم بی انتهای خداوند و منحصر در اوست.³
2. حاکی از واقعیتی اصیل و بالذات، و مستمر و دایمی است.⁴
3. حاکمیت خداوند حقیقتی مطلق و غیرقابل تجزیه است.⁵
4. حقانیت آن در حقیقت ذات باری تعالی ریشه دارد.⁶

1. حشر: 7.

2. نور: 63.

3. سبأ: 1 و 2 و 3.

4. زیرا خداوندی که صاحب این ولایت است در ذات خود استقلال دارد و از این رو، حاکمیت و ولایتش نیز بالذات و اصیل بوده و قائم به غیر نیست و چنین حاکمیتی از بقا و استمرار برخوردار خواهد بود.

5. ولایت تشریحی خداوند مشروط و مقید به هیچ عاملی نیست و از این رو، مطلق است و چنین حقیقتی قابل انتقال نیست؛ چرا که انتقال صفتی نامحدود به موجودی محدود اصولاً بی معناست. همچنین قابل تجزیه هم نیست؛ زیرا تجزیه در «حاکمیت تشریحی» به معنای شریک قرار دادن دیگران در ملک اوست و چنین چیزی با توحید مغایر است.

6. چون خدای متعال حقیقت مطلق در عالم وجود است. پس ولایتش ولایتی بر حق و به دور از هرگونه اعتباری مجاز خواهد بود.

عینیت یافتن آن در جامعه بشری منوط به اطاعت آحاد جامعه از الزام و حکم عقل به «عبودیت» در برابر پروردگار و سرسپردگی در مقابل فرامین و هدایت های ویژه ی الهی است. به خاطر سنت الهی مبنی بر حاکمیت آحاد جامعه بر سرنوشت خویش، اگر مردم حاضر به پذیرش ولایت الهی شوند، اعمال آن در اختیار انسان هایی خواهد بود که تحت تربیت خاص الهی واقع و یا توسط آنان معرفی شده اند. نتیجه عملی حاکمیت و ولایت تشریحی الهی نه استبداد فردی و نه تفوق اکثریت، بلکه سیطره ی خرد سلیم در قبول ضوابط و حیانی در همه ارکان جامعه است.

در جمع بندی از این فصل خاطر نشان می سازد با بهره گیری از عناوین مقارن حاکمیت، از جمله :
ولایت، امامت، حکم و سلطان و... با استفاده از آیات قرآن کریم «مفهوم حاکمیت الهی در اندیشه اسلامی» را می توان چنین بیان نمود که ایده حاکمیت، تحت لوای شاخصه «ولایت تشریحی الهی» ملاحظه می شود و از تبیین «عقلانی و اصیل» و در عین حال، «کمال آفرین» برخوردار است.

لذا حاکمیت الهی، استمرار و اعمال ولایت تشریحی خداوند است که به عنوان اقتداری مطلق، حقانیت آن ریشه در حقیقت لایزال و مطلق خداوندی دارد و از این رو، غیرقابل تجزیه است و برای سامان بخشیدن به حیات اجتماعی انسان ها معرفی می گردد و براساس سنت الهی، تحقق و عینیت خارجی چنین حاکمیتی منوط به پذیرش آحاد جامعه است که در صورت پذیرش، به واسطه ی انسان هایی که تحت تربیت خاص الهی واقع شده اند و یا توسط آنان سفارش می شوند، اعمال می گردد.

